



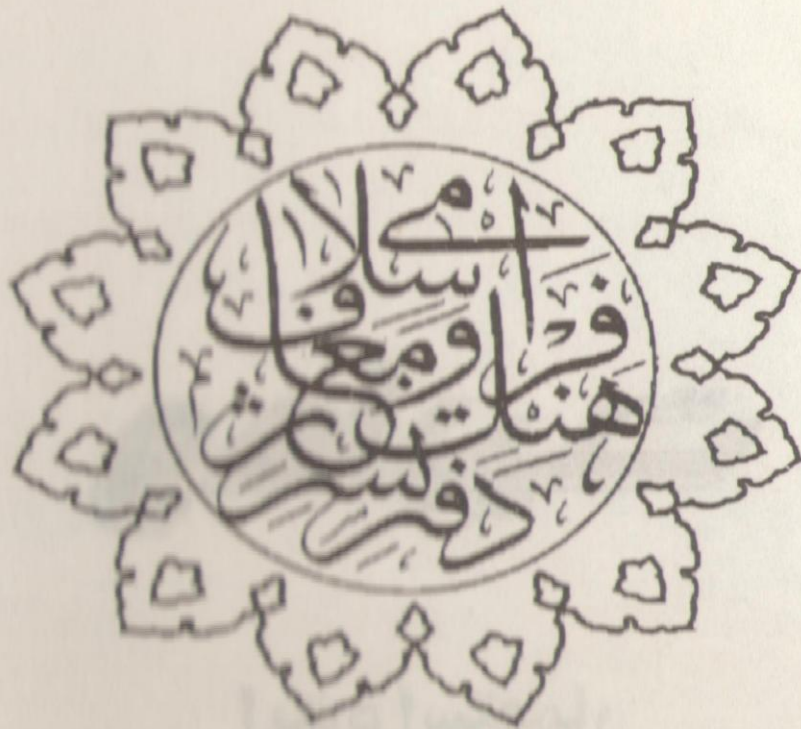
کتابخانه ملی

وفا ببيت آيدۀ استعمار

يادداشت‌های یک جاسوس انگلیسی مستر همفري

ترجمه : سيد احمد علم الهدی





مسجد هدایت

- نام کتاب : وهابیت ایدة استعمار
- مترجم : سید احمد علم الهدی
- ناشر : مترجم با همکاری دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت
- تاریخ انتشار : بهمن ماه ۱۳۷۳
- نوبت چاپ : دوم
- تیراژ : ۵۰۰۰ جلد
- حروفچین : دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت
- چاپ و صحافی : شرکت چاپ پنگوئن
- قیمت : ۲۰۰۰ ریال

وہائیت

ایده استعمار

یادداشت های یک جاسوس انگلیسی بنام مستر همفری

ترجمہ : سید احمد علم الہدی

مقدمہ چاپ دوم

برادران و خواهران، کتابی را ملاحظه می فرمائید. انتشار آن در مرحله اول در یک جو تاریک و سیاه و ظلمانی صورت گرفت.

آنگاه که عزیزان فداکار ما با پیکرهای خون آلود نقش اسفالت میدان شهدا در ۱۷ شهریور گردیده بودند، و آن زمان که سایه عفریت آسای حکومت نظامی شاهنشاهی بر سر این ملت محروم استوار بود و ندهای ملکوتی الله اکبر امت قهرمان با گلوله های داغ در نیمه های شب پاسخ داده می شد، اوراق این کتاب در چاپخانه به وسیله مزدوران ساواک شاه توقیف شده و دربردار دنبال نویسنده آن می گشتند، با همت انقلابی برخی از برادران جوان در یک روز تعطیل به چاپخانه تهاجم نموده و اوراق چاپ شده کتاب ربوده شد، و در اسرع اوقات صحافی و برخلاف انتظار طاغوتیان مزدور استعمار این کتاب با یک تیراژ قابل توجهی منتشر گردید.

هم اکنون که دومین مرحله انتشار این کتاب بوسیله برادران مسوول و متعهد انتشارات یاسر صورت می گیرد بسیار خوشبختم که آن روزگار تیره رنگ به این جو درخشان جمهوری اسلامی مبدل گردیده، و خوشبختانه سایه پر بار ابر رحمت الهی این رهبر عالیقدر قهرمان ساز (حضرت امام خمینی) را بر سر خود احساس میکنیم.

آنچه شما در پیشگفتار ملاحظه می فرمائید نموداری است از حالت مظلومیت و محرومیت و ذلت رقت باری که تصور نمی شد به این زودی به عزت و قدرت برای جامعه اسلامی ما مبدل گردد.

نکته دوم : آنچه شما عزیزان در خاطرات این جاسوس انگلیسی ملاحظه می فرمائید بخوبی چهره حکومت های دست نشانده ای که در کشورهای اسلامی بر مستضعفان مسلمان مسلط شده اند برای ما روشن می کند ، و از حکومت پادشاهی عربستان سعودی که مولود نامشروع این جاسوس انگلیسی در سرزمین اسلامی جزیره العرب است انتظاری غیر از این نمی رود که با نصب آواکس های امریکائی پایگاه جاسوسی امپریالیسم غرب در منطقه باشد، و حقوق ملت مستضعف بادیه نشین عرب را بصورت دلارهای نفتی در اختیار صدام جنایتگری بگذارد که سرزمین مقدس اسلامی ما را مورد تاخت و تاز بیدادگرانه اش قرار دهد، امید است خداوند متعال با تداوم عمر رهبر عزیز انقلاب ساز ما این موفقیت را به امت انقلابی ما مرحمت فرماید که این عناصر مزدور بیگانه پرست را از صفحه بلاد اسلامی ریشه کن نمایند .

و زمینه ظهور انقلاب جهانی مهدی(عج) هر چه سریعتر آماده گردد،

آمین رب العالمین

تهران - سید احمد علم الهدی

تیرماه ۱۳۶۰

مقدمه چاپ سوم

در این زمانی که پانزده سال از عمر انقلاب پیروزمند اسلامی در این کشور می گذارد و قسمت اعظم مشکلات رشد و توسعه را این انقلاب پشت سرگذاشته است و پهنه آثار سازنده آن از مرزهای کشور ایران اسلامی تجاوز نموده و در شرق و غرب و شمال و جنوب سرزمینهای مقدس اسلامی را فرا گرفته و با فروپاشی ابرقدرت شرق این انقلاب بعنوان یکه تاز میدان نبرد دیو سیاه استکبار (امریکای جنایتکار) در عرصه سیاست بین المللی در خروش و جولان است اگر چه فضای کشور ما را ابر تیره داغ امام بزرگوار ظلمانی نموده ولی شعاع با درخشش خلف صالح آنحضرت ولی امر مسلمین حضرت آیه الله خامنه ای آن مقدار پرتو افکن است که هنوز مرکزیت تابش انوار انقلاب را به اقطار سرزمین های اسلامی در این کشور توانسته حفظ کند و این سامان بعنوان قبه الاسلام از نظر مسلمانان جهان شناخته شود.

در این موقعیت در پی تلاشهای مذبحخانه استکبار در جهت تضعیف آثار این انقلاب مقدس، وهابیت کثیف را بعنوان دستاویزی از نوع حشیش در امواج طوفنده انقلاب قرارداده و در برخی نقاط مسلمان نشین محروم و دور از فرهنگ اصیل اسلامی از این طریق دست به تبلیغات و سم پاشی های منافقانه می زند و چون این جریان فاقد محتوا است با مزدور گرفتن عناصر کوردل و جاهل تا پای ترورو آدم کشی و ارباب هم اقدام می کنند .

برادران و عزیزان خدمتگزار در دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت در
تحت رهبری دلسوزانه عالمی عارف و آگاه (حضرت حجه الاسلام و المسلمین
جناب آقای تهرانی) در جهت تجدید چاپ و نشر این کتاب اقدام نمودند که امید
است این گام پربرکت مورد توجه خاص صاحب تشیع بقیه الله فی الارضین ارواحنا
فداه قرار گیرد.

تهران - سید احمد علم الهدی

پائیز ۱۳۷۲

پیشگفتار مترجم

ای خدا .

سخنم را بانیايش به درگاهت وراز سرائی در پیشگامت آغاز می کنم .و این ملت شیعه که مظلوم ترین جهان امروز است و همه دژخیمان درنده او را بزیر لگد گرفته اند .

همه چشمان از وقتی کینه بارباودوخته شده و همه دلهای ماده پرستان از دشمنی او لبریز است.

همه اسلحه های مرگبار او را هدف گرفته اند، و همه نیروهای قلدران برای نابودی وی بسیج شده اند ، همه مشتهای گره شده بر مغزا و فرود می آید، و همه پنگالهای خون آشام بخون او رنگین است ، همه چنگالهای عفريتان حلق او را می فشرد، و همه دشنه های جلادان زبان او را می برد.

آیا جز نام علی (ع) و آرم حسین (ع) از نظر دنیای کفر وماده پرستی جرم دیگری دارد؟

بار الها .

آیا برای هیچگاه این محرومیت ها پایانی ندارد؟ و برای هیچوقت در این جهان دریای رحم تو خدای جبار بجوشش نمی آید؟ و برای هیچ زمان ستمدیدگان محروم

نباید با نیروی غیبی تو امداد شوند؟

مناجاتم به اینجا که رسید:

از عمق جانم و از کانون فطرتم ندای الهام آمیزی بلند شد:

آری .

آنهنگام که این ملت محروم ریشه های ناتوانی و عقب افتادگی اجتماعی خود را

درک کند، دردخود را احساس نماید، عامل آن را بشناسد، و با تمام همت برای

درمان بکوشد کدام درد؟ کدام انحطاط؟ کدام ضعف/

همان در دو ضعفی که عامل آن زهراست.

زهری که دستهای جائزانه و بی رحمانه عامل استعمار از دو قرن گذشته جرعه جرعه

به حلقوم اجتماعی ما ریختند، و جسم ملت و روح ملیت ما را مسموم نمودند، آن

زهرا آشامی های پدران غافل و نیاکان بی خبر ما بود که اینهمه بیماری و درد و ناتوانی

برای ما فرزندان محروم بیار آورد.

آخر مگر از اول آنها از ما چه می خواستند؟ که امروز ما را اینگونه سیه بخت و

نکبت زده ساختند .

چه خوب است نسل نوشیعه باین نکته خوب توجه کند:

۲ پرسش :

۱- چرا از روز اول استعمار غرب بسوی ما دست دراز کرد؟ آیا جز ربودن ثروت ما و

دستبرد به منابع طبیعی ما هدف دیگری داشت؟

۲- هم اکنون چرا قلدران استعمارگر دنیا از همه طرف هم شرق و هم غرب تنها شیعه

را هدف گرفته و فقط این مکتب و پیروان مظلومش را هم می کوبند؟

پاسخ ۱: معمولاً هنگامی که در بین نسل روشن ما پرسش اول به میان می آید آنها کشورهای اسلامی و شیعه نشین و ممالک خاورمیانه را در ردیف کشورهای افریقائی درآورده و از نظر فلسفه استعمار برای همه یک حساب باز می کنند:

و آن اینکه استعمارگران در مقام استعمار این ملل و ممالک جز چپاول ثروتها و منابع طبیعی و به بیگاری کشاندن افراد و یا ایجاد بازار سیاه برای تولیدات خودشان هدف دیگری ندارند، این نکته نسبت به همه مستعمرات صحیح و قابل قبول است، و کشورهای اسلامی و شیعه نشین هم مشمول این جهت می باشند، ولی در خصوص ملت شیعه که از روز اول استعمارگران در صدد تسلط بر این جمعیت و نابود کردن افکار و عقاید مذهبی آنها بر آمده اند، جهت دومی هم وجود دارد.

و آن اینکه در بین ادیان و مکاتب و مذاهب دنیا یگانه مکتب و مذهبی که حس آزادی خواهی و عدل طلبی مردم را با یک ایدئولوژی مذهبی و آسمانی در مزاج فکر آنها ممزوج میکند و آن را بصورت یک نیروی محرک تخلف ناپذیر در می آورد، فقط مکتب شیعه است که بنیان و اساسش بر یک اصل استوار است، و آن اینکه تو بشر باید سر در اطاعت و موجودی درآوری که دستگاه خلقت خدا او را برای رهبری تو ساخته و در جهات ذاتیش بر تو امتیاز دارد و غیر از او نباید عنصر و نیروی دیگری زمام تو را بدست بگیرد، مکتبی که بر این اصل استوار است برای استعمار دو زیان دارد:

۱- اینکه وجود این مکتب موجب می شود که برای هیچ گاه نیروهای استعماری نتوانند بر پیروانش مسلط شوند و بر هستی و ثروت و موجودیت آنها دست پیدا کنند.

۲- اینکه چون این مکتب مورد کشش همه انسان هاست دنیا است اگر جلو او را باز بگذارند در اندک زمانی در همه ملتها سرایت می کند و با این کیفیت ریشه استعمار آنان کنده می شود.

پاسخ دوم : از پاسخ پرسش اول دانسته شد، با این خصوصیتی که از مکتب شیعه بعرض رسید، اگر شیعه و معارف و رهبران مکتبی آن در دنیا آزاد باشند ، در فاصله کوتاهی دنیا در پرتو این مکتب قرار می گیرد، و ملتهای جهان بویژه محروم ها و استعمار شده ما همه آزادی خواه و عدالت طلب ساخته می شوند.

شاهد براین حقیقت ، گزارشات و یادداشت هائی است که یک جاسوس انگلیسی بنام مستر همفری (Humphrey) که در دو قرن گذشته در کشورهای اسلامی از طرف وزارت مستعمرات بریتانیا ماموریت داشت و در زمره خاطرات نوشته و یک مجله فرانسوی توانسته این خاطرات را بدست بیاورد و دو پاره ای از آنها را منتشر سازد، و یکی از دانشمندان روشنفکر لبنان که از معرفی خویش خودداری نموده است این گزارشات را بزبان عربی ترجمه کرده.

نسخه عربی آن که بدست بنده رسیده، جهت توجه و هشدار به دوستان جوان آن را به فارسی ترجمه نمودم، از ترجمه این کتاب دو مقصود داشتم :

۱- توجه نسل امروز به بذرهائی که ایادی مرموز استعمار غرب از دو قرن گذشته برای بیچاره ساختن ملت های مسلمان کشت کرده و امروز میوه تلخ و کشنده آن نصیب ما تیره بختان شده است .

۲- به پیروی از این برنامه های کوبنده ریشه دار استعمار امروز در این صدد برآمده که از نقشه های شوم گذشته بهره برداری کند و در این برنامه مهم اخیر خود (نابود کردن شیعه و تشیع) را با تعقیب تشکیلات گذشته اجراء کند و لذا اخیرا عمال جاسوسی در کشور ما دست به فعالیت تازه ای زده اند و جوانان خام و نپخته ما را از اطراف و اکناف می دزدند و با وعده و نوید آنها را گول می زنند از دانشگاههائی که در بعضی از کشورهای اسلامی پایگاه آموزش وهابیت است ، وبوسیله عمال استعمار امریکا وانگلیس اداره می شود برای آنها بورس تحصیلی گرفته، برای مدتی آنها را بعنوان تحصیل آنجا اعزام می کنند، و در آن مکان فاسد مغزشان را از اراجیف وهابیت پر کرده بصورت ارمغان تازه وارد این مملکت می سازند.

از طرف دیگر اخیرا کتابهای از طرف همین عمال استعماری بررد شیعه منتشر می شود، و آنها را به زبان فارسی ترجمه می کنند، به شیعیان و ایرانی هائی که با قلبی ملامال از صفا و عشق به زیارت کعبه و حرم پیغمبر(ص) و ائمه بقیع (ع) به آن کشور مسافرت می کنند از این کتابها به آنها می دهند و در آن ورق پاره ها از هر گونه اهانت و گستاخی به ائمه اطهار و بزرگان محدثین و علماء شیعه خودداری نشده و عموم مقدسات شیعه را به باد اهانت و تکفیر گرفته اند.

برای اینکه عموم شیعیان بویژه نسل جوان این مکتب از بنیان این مرام خرافی مطلع گردند، اعترافات این جاسوس انگلیسی که خود پدیدار سازنده آئین وهابیت است در اختیار عزیزان قرار می گیرد.

تهران: ا-ع؛ رمضان ۱۳۹۸

یادداشت ۱

دولت بزرگ بریتانیا همواره در صدد تشکیل یک امپراطوری بزرگ بود که از شرق دریای مدیترانه غرب اقیانوس هند را بدست بگیرد ، وهم اکنون به آرزوی دیرینه خود نائل آمده است..

با اینکه سطح کشور ما نسبت به مستعمرات آن از هند وچین و خاورمیانه خیلی کوچکتر است.

درست است که ما بطور رسمی بر این کشورها حکومت نمی کنیم ودر ظاهر حکومت این کشورها بدست اهالی آنجا اداره می شود ولی در واقع چرخاننده شئون حکومتی در آن مملکتها سیاست ما است ، و خواستههای سیاسی ما در آن سرزمین ها ناجح و پیشرو است ، بطوری که سقوط یکایک آن کشورها بدست ما است .

با این ترتیب لازم است که ما همواره درد و مسئله فکر کنیم :

۱ - ادامه این تسلط سیاسی بطور کامل بر این کشورها بطوری که کوچکترین سستی در آن راه نیابد .

۲ - ایجاد سیطره و استعمار در کشورهایی که بر آنها مسلط نیستیم ، بطوری که آنها را هم ضمیمه مستعمرات خود بسازیم .

لذا در کشورهای مستعمره و مملکت هائی که مشرف بر استعمار ما بودند وزارت مستعمرات بریتانیا گروهائی را برای انجام این امر مهم استخدام نموده و راههای پیشبرد هدف را بطوری به آنها آموختند که آنان در اجرای این برنامه بطور کامل متخصص شدند .

من از جمله افرادی بودم که در این رشته پیشرفت قابل ملاحظه ای نمودم ، و از ابتدائی که در این وزارتخانه استخدام شدم از افراد مورد اطمینان وزیر بودم .

مدتی مدیریت شرکت شرق هند بمن واگذار شد، این شرکت در ظاهر یک موسسه تجارتي بود ولی در واقع وسیله ای بود که راههای تسلط ما را بر این سرزمین پهناور شبه قاره همواره می کرد.

حکومت بریتانیا نسبت به دوام سیطره خود بر هندوستان کاملاً مطمئن بود ، و هیچگونه نگرانی نداشت ، زیرا هندوستان یک کشوری بود که از اقوام مختلف و از لغات گوناگون و ادیان متضاد تشکیل شده بود و وجود این اختلافات و گوناگون ها موجب تحکیم سیطره ما بر آن کشور بود .

همچنین دولت بریتانیا نسبت به ادامه استعمار چین هم هیچگونه نگرانی نداشت ، زیرا دین بودائی و آئین کنفوسیائیزم که در این سرزمین رواج داشت طوری نبود که استعمار بریتانیا از آن وحشت داشته باشد ، زیرا آنها دو آئین مرده بودند که تنها به امور باطنی توجه داشتند و نسبت به پرورش شئون زندگی از خود جنبشی نشان نمی دادند .

خلاصه خیلی بعید بود که در اهالی این دو منطقه شعور میهنی بوجود بیاید، لذا دولت بریتانیا کوچکترین نگرانی در مورد سیطره اش نسبت به این دوسرزمین نداشت ، البته این طور نبود که ما نسبت به رویدادهای آینده هم مطمئن باشیم ، و لذا نقشه های سیاسی خود را در این دو منطقه طوری پیاده می کردیم که همیشه جهل و اختلاف و احیانا بیماری ومرض در این بلاد شایع باشد، و خفتگی و رکود مغزی اهالی این سرزمین ها بما این موفقیت را بخشیده بود که به سادگی بتوانیم نقشه های خود را پنهان از اندیشه ها و پوشیده از نظرها پیاده کنیم .

ولی برعکس همواره نسبت به کشورهای اسلامی خاطر نگران بودیم ، اگر چه ما توانسته بودیم با آن مردک بیمار^۱ یک سلسله پیمان هائی استوار کنیم که تمام به مصلحت ما بود و در نتیجه به تعبیر متخصص وزارت مستعمرات این مرد آخرین نفسهای خود را می کشید، و همچنین به طور مخفیانه توانسته بودیم با حکومت ایران قراردادهای بیندیم که موجب تحکیم سیاست ما در آن کشور بشود، و تعداد زیادی

^۱-امپرتور عثمانی

جاسوس در آن دو کشور گماشته بودیم تا آنجا که موفق شدیم رشوه را در آنجا رایج کنیم ، و در اداره مملکت فساد رخنه کرده ، و زمامداران این دو کشور را به زنان زیبا مشغول کردیم و در نتیجه راه برای نفوذ استعمار ما در عمق این دو کشور باز شد، ولی با همه اینها اطمینان نداشتیم که بتوانیم تمام شئون این دو ملت را بطور کامل بچنگ بگیریم ، به چند جهت :

۱ - قدرت معنوی اسلام و نفوذ آن در روح مسلمانان ، زیرا مسلمانان آنچنان پای بند به اسلام اند که اسلام در روح مسلمان همچون مسیحیت است در روح قسیس و رهبان و رهبانان آنچنان به مسیحیت گرایش دارند که ممکن است روح از بدنشان خارج شود ، ولی مسیحیت از کالبدشان بیرون نمی آید، مخصوصا مسلمانان ایران (شیعه) آنها برای استعمار ما خیلی خطرناک تر بودند ، چون آنها مسیحیان را کافر و نجس می دانند ، و مسیحی در نزد شیعه همچون یک قطعه نجاست متعفن است که وقتی بدست یابدن به چسبد سعی میکنیم آن را زایل کنیم ، و یا این کیفیت هیچگونه آمیزش با آنها امکان نداشت.

از یکی از شیعیان پرسیدم چرا شما نسبت به مسیحیان این عقیده را دارید؟ پاسخ داد : پیغمبر اسلام (ص) مرد حکیمی بودمی خواست کافر را در اجتماعات اسلامی در یک تنگنایی قرار بدهد که در خودش احساس یک نفرت عمومی بکند، شاید همین

احساس نفرت و حقارت موجب گردد که او به دین اسلام هدایت یابد^۱ و این نجاست مخصوص مسیحیان نیست بلکه هر کافری حتی محبوس ها (ایرانیان قدیم) هم در منطق شیعه جنس اند .

من باو گفتم : این سخن شما درست، ولی چرا مسیحیان را نجس می دانید ، در حالی که آنها به نبوت و خدا و قیامت معتقدند .

پاسخ داد: به دو جهت : یکی از اینکه آنها پیغمبری محمد(ص) را منکرند ، و آنحضرت را در ادعای پیغمبری خود دروغگو میدانند، دوم اینکه آنها به پیغمبران خدا نسبت های ناروایی دهند و می گویند مسیح (ع) شراب می خورد .

من با تعجب گفتم : نه چنین نیست ، مسیحیان چنین چیزی نمی گویند ، او پاسخ داد ، تو نمی دانی در کتاب مقدس (انجیل) این مطلب مضبوط است .

من ساکت شدم با اینکه می دانستم این مطلب دوم را دروغ می گوید^۲ اگر چه مطلب اولش درست بود با او بحث را ادامه ندادم چون ترسیدم به من بدگمان شود زیرا در آنهنگام خودم را مسلمان معرفی کرده بودم و لذا همواره از اظهار تعصب نسبت به آئین واقعی خودم اجتناب می ورزیدم .

^۱-البته خوانندگان عزیز توجه دارند که جواب واقعی به این پرسش این نیست بلکه پاسخ حقیقی اینست که کافر از نظر مسلمان و شیعه نجس است تا این نجاست موجب شود که مسلمانان از کافر بیگانه یک وحشتی احساس می کنند ، و در تمام گفتار و کردار او با یک نظر بدبینانه بنگرند و تا در نتیجه بیگانگان نتوانند مسلمانان را تحت تاثیر خود قرار دهند .

۲- اینکه اسلام روزگاری دین زندگی و قدرت بود و خیلی دشوار است که بتوان به آقابولاند که تو نوکروبنده ای زیرا آن غرور آقائی که روزی مسلمانان اول قدرت مدار جهان بودند همواره این اندیشه را در مغز آنها زنده می کند که باید بسوی مقام و حرکت جهانی گام بردارند هر چند که ناتوان و منحط باشند و برای ما امکان نداشت که بتوانیم آنچنان در تاریخ اسلام دست ببریم که اصلا مسلمانان نتوانند به فهمند در گذشته دارای یک سیادت و آقائی جهانی بوده اند و نیز ممکن نبود به آنها تلقین کنیم که آن مجدو قدرت گذشته قابل برگشت نیست تا در نتیجه از این فکر بیرون روند .

۳- اینکه ما اطمینان نداشتیم این خفتگی حکومت های عثمانی و ایران ادامه باشد و برای هیچگاه آنها بیدار نشوند، بلکه احتمال می رفت آنها ناگهان به نقشه هائی که ما برای یک تسلط و سیطره عمیق بر کشورشان طرح کرده بودیم و در دست اجراء بود واقف گردند اگر چه این دو دولت آنچنان در انتهای جهل و ناتوانی بسر می بردند که قدرت چنین وقوف و حرکت بر مبنای آنرا نداشتند ولی چون در هر حال بر اوضاع مملکتشان مسلط بودند و پول و اسلحه در اختیار داشتند و تقریباً با مردم هم کنار آمده بودند از این جهت نسبت به آنها احتمال خطر می رفت .

۴- عمده اضطراب و پریشانی ما نسبت به تسلطمان بر کشورهای اسلامی از علماء مسلمانان بود ، علمای الازهر ، عراق ، ایران ، اینها بزرگترین سدی بودند که از پیشرفت آمال ما جلوگیری می کردند البته آنان نسبت به اصول زندگی روز توجهی

نداشتند، و فقط بهشتی را که خدا به آنها وعده داده بود نصب العین خود قرار داده بودند و با اندازه یک مواز اصول اعتقادی خود صرفنظر نمی کردند، و ملت پیرو آنان بودند پادشاه عثمانی و ایران بشدت از آنان می ترسیدند، البته سنی ها کمتر پیرو علماء خود بودند و آنها اعتقاد دینی و عشق معنوی خود را به سلطان و به شیخ الاسلام مشترکا متوجه کرده بودند، و شیعیان منحصرآ عشق معنوی روحانی خود را به علماء تعلق می دادند و برای حکومت ارزش چندانی قائل نبودند، ولی این تفاوت ایمانی این دو فرقه چندان نبود که بتواند از دهشت و اضطراب وزارت مستعمرات نسبت به تسلط بریتانیا کشورها به کاهد، اینها یک سلسله مشکلاتی بوده در مسیر پیشرفت سیطره و استعمار ما در کشورهای اسلامی وزارت مستعمرات بلکه عموم سیاسیون و اعضای حرکت بریتانیا را نگران ساخته بود.

برای حل این مشکلات کمیسیونها و کنفرانسهای متعدد منعقد نمودیم، ولی در هر مرتبه پس از گفتگوی زیاد خلاصه به نتیجه نمی رسیدیم و راه را بروی خود بسته می دیدیم و گزارشاتی که از جاسوسها و عمال ما در این کشورهای رسید تمام مایوس کننده بود و نتیجه همه این جلسات صفر بلکه پائین تر از صفر بود، ولی با همه اینها ناامید نبودیم و خود را برای یک نفس دراز و صبر طولانی آماده می کردیم.

خوب بیاد دارم در یکی از کنفرانسهایی که باین منظور تشکیل شده و خود وزیر مستعمرات و قسیس بزرگ وعده ای از خیرنگاران وزارتخانه در این کنفرانس شرکت

داشتند ، و بحث و گفتگو در این کمیسیون بیش از سه ساعت طول کشید و آخر الامر هیچ نتیجه ای حاصل نشد قسیس گفت :

«عزیزانم ناراحت نباشید ، عیسی مسیح (ع) براوضاع مسلط نشد و آئینش جهانگیر نگشت که مگر بعداز اینکه سیصد سال رنج و مصیب و مرارت شهادت خودش و یارانش تحمل کردند چه بسا عیسی مسیح (ع) با توجه ملکوتی خود به جانب ما نظری بیافکند و ما را بر نابود ساختن کفار و ریشه کن نمودن آنان از جایگاهشان موفق سازد ولو بعد از سیصد سال ، پس باید در هر حال نسبت بههدف خود ایمان راسخ داشته باشیم و بهمه وسائل خود را مجهز سازیم و در جوامع محمدی در نشر مسیحیت بکوشیم ، اگر چه نتیجه اش بعد از قرنها عایدمان گردد، آری پدران بجهت فرزندان کاشته اند .»

حتی روزی کنگره بزرگی در وزارتخانه تشکیل شد که در آن عموم جاسوسان و کارآگاهان مادر بریتانیا روسیه و فرانسه حاضر بودند ، اجتماع بزرگی بود وعده ای از دیپلمات ها هاورجال مذهبی در مجلس حضور داشتند ، حضور در این مجلس برای من موقعیتی خطیر بحساب می آمد ، و این بخاطر ارتباط خاصی بود که من باوزیر داشتم .

در این کنگره مشکلات محمدی هامورد بحث بود و در مورد موجبات انحراف و راههای رخنه در عقیدهخ آنها گفتگو می شد و این موضوع زبان زدهمه بود که باید همچنان که اسپانیا به مذهب را به آئین باستانی قبل از اسلام آنها برگرداند ، ولی

نتایجی که از این کنگره بدست آمد خیلی مطلوب نبود و من عموم محاورات و مناقشات در آن کنگره را در کتابی بنام «ملکوت صبح» نگاشته ام، البته ریشه کن ساختن درخت نیرومندی که اصول آن از شرق تا غرب زمین امتداد یافته خیلی دشوار است. ولی باید انسان دشواریها هر اندازه هم که سرسخت است همواره کند.

مسیحیت نیامد مگر برای اینکه در جهان منتشر شود و عالم را فرا گیرد همچنان خود مسیح (ع) ما را وعده داد، ولی محمد (ص) که پیروز شد و توانست تعالیم خود را در جهان حاکم کند مقداری اوضاع جهان و انحطاط امپراطوری ها شرق و غرب با او کمک کرد، ولی آن شرایط از بین رفت و مطلب وارونه شد و هم اکنون محمدی ها در دنیا سرایشی انحطاط و سقوط را می پیمایند، و کشورهای مسیحی نشین در اوج ترقی و صنعت و قدرت بسر می برند، و امروز آن زمان فرا رسیده که ما انتقام چندین قرن را از محمدی ها بگیریم و شوکت از دست رفته خود را بدست محمدیان هم اکنون بازستانیم^۱.

^۱-البته این عربده کشی ها از یک مسیحی عقده دار خیلی بعید نیست، ولی چون از نگارش و ترجمه این یادداشتها هدف دیگری داشتیم، نخواستیم در متن یادداشتها دخل و تصرفی کرده باشیم و نوشته های ایشان را عینا ترجمه نمودیم.

ولی شما ای مسلمانان بیدار و بینا کاملا توجه دارید که پیشرفت اسلام و تعالیم عالیه نبی اکرم (ص) در وضع نابسامان دنیای دیروز فقط یک عامل داشت و آن اینکه معارف و قوانین عین خواسته فطری و قلبی مدت ستمدیده و از جنایت و شهوت بستوه آمده که آن روز بود و علت این بدبختی ها و فلاکتهای امروز ملل مسلمان پشت پازدن به آن حقایق و معارف است، و این ملل غربی مسیحی که با ساختن یکی دو پیچ و مهره فکر می کنند بحد نهائی تکامل و قدرت انسانی رسیده اند و مسلمان ها در حضيض ذلت و پریشانی بجای مانده اند، بگذار درون مستی قدرت و شهوت آنها بگذار و صنعت سرسام کننده شان آنچنان پیشروی کند که کم کم هستی و وجودشان را تهدید به انقراض و نابودی کند، و بار روی کار آمدن سلاح های اتمی که محصول پیشرفت صنعت و قدرتشان است هر آن صحنه نیستی و پودر شدن خود را به بینند، و آنگاه است که آنان هم ناچار برای رهائی از این زندگی نابسامان و ملامال از فساد و خوف و وحشت به پناه اسلام خواهند آمد.

آری، این دولت نیرومند امروز، این بریتانیای بزرگ است که در پیشبرد این هدف گام برداشته است.

یادداشت ۲

در سال ۱۷۱۰ میلادی از طرف وزارت و متسمرات بریتانیا برای پژوهش راههای منحرف ساختن ملت اسلام بطرف مصر، عراق، تهران، حجاز، و آستانه یک اکیپ ده نفره اعزام شدیم، البته آن ده نفر دیگر هم مانند من کسانی بودند که درصدد اجرای سیطره بریتانیا بر کشورهای اسلامی نشاط خاصی داشتند، از طرف وزارتخانه پول کافی و معلومات لازم و نقشه های طرح شده در اختیارمان گذاردند، و نامهای سلاطین و حکام و روسای قبایل و علماء را کاملاً به ما آموختند و من گفتار سکرتر^۱ Secretary را در آخرین لحظه خداحافظی فراموش نمی کنم که می گفت « بدانید آینده مملکت ما به پیروزی شما متوقف است هر چه توانائی دارید در مسیر پیشبرد هدف مصرف کنید.»

^۱ - بمعنی «رازدار» است.

من بطرف شهر آستانه پایتخت امپراطوری عثمانی که در آن روز تقریباً مرکز خلافت اسلامی بحساب می آمد و روانه شدم، و علت اینکه من به آن طرف رفتم این بود که من بین این سه لغت مسلمانان (عربی، فارسی، ترکی) زبان ترکی را کامل تر آموخته بودم، البته لغات آموزی یک چیز است و تسلط بر سخن گفتن بهر زبان بطوریکه انسان بتواند مثل اهل آن زبان صحبت کند یک چیز دیگر، لغت آموزی در یک مدت کوتاهی امکان دارد، ولی تسلط بر لغت زمان زیادی می خواهد، و آنچه برای من مهم بود این بود که من باید به هر کشوری وارد می شدم.

طرزی سخن بگویم که مردم مرا اهل آن کشور بدانند، بطوری که نسبت به من گمان بد نبرند.

البته خیلی هم از این جهت باک نداشتیم، زیرا مسلمانان افراد مسامحه کاری بودند و نسبت به همه کس خوش بین می شدند، زیرا پیغمبرشان آنها را دستور داده بود که از بدبینی اجتناب کنند.^۱ آنها غیر از ما هستند، اگر نسبت بچیزی شبهه پیدا کردند بزودی شکشان بر طرف میشود و از طرفی هم دستگاه های پلیسی و کارآگاهی دولت ترک ها آنچنان مجهز نیست که بتواند بزودی جاسوسی را کشف کند و از این جهت حکومت عثمانی خیلی ضعیف بود.

^۱ این نکته خلاف دستور پیغمبر اسلام (ص) است زیرا دستور پیغمبر (ص) و ائمه (ع) اینست که در زمان ظهور رفتند باید هر ناشناسی و هر عنصر مبهمی از نظر مسلمانان متهم باشد و از او حذر کنند و آیه «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن» ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری گمان بپرهیزید - در مورد کسانی است که مومن بودن آنها محرز و مسلم است و از هر جهت شناخته شده اند.

خلاصه بعد از طی کردن مسافرت خیلی طولانی و راه پیمائی دور و دراز و تحمل رنجهای بسیار وارد آستانه شدم خودم را محمد نام گذاردم و به مسجد رفتم ، مسجد مکانی است که مسلمان ها برای عبادت در آنجا جمع می شوند ، آنچه برای من در مسجد مسلمان ها قابل توجه بود روش منظم و نظافت خاصی بود که در عبادت آنها ملاحظه کردم با خود گفتم آیا این دور از وجدان نیست که ما با این آئین مبارزه می کنیم ؟ و درصدد سلب آزادی و نعمت اینها برآئیم آیا مسیح (ع) به ما این دستور را داده است؟ نزدیک بود این افکار در باطن من یک دگرگونی به وجود آورد، ناگاه متنبه شدم و فوراً خودم را از این توهمات شیطنی منصرف کردم و اراده و تصمیم خود را به مراتب محکم تر نمودم که تا آخرین قدم این مسیر را بپیمایم .

در این مسجد به مرد عالم میان سالی برخوردم بنام «احمد افندی» مرد بسیار نظیف و با صفا و پاک طینت و خیرخواهی بود و مانند او را در بین کشیش ها و رجال دینی کشورمان ندیده بودم ، شیخ در تمام لحظات روز و شب سعی می کرد خودش را به پیغمبرش (محمد ص) شبیه کند و در همه برنامه های زندگی پیغمبر اسلام (ع) را سرمشق خود قرار داده بود، و هرگاه نام پیغمبر (ص) را می برد چشمانش پراز اشک می شد .

از حسن تصادف در تمام مدتی که در خدمت شیخ بودم برای یک مرتبه هم از اصل و نسب و وطن من سوال نکردم و مرا «محمد افندی» صدا می زد، و از وقتی فهمیدم من در آن شهر غریب نسبت به من مهربانی فوق العاده ای ابراز می کرد چون من به

او اظهار کرده بودم فردی غریب و پدر و مادرم مرده اند و برادر و خواهری هم ندارد ، البته مال مختصری از آنها برایم مانده است و من تصمیم دارم با آن پول کاسبی کنم و قرآن بیاموزم ، و باین منظور به پایتخت امپراطوری اسلام آمده ام که هم تحصیل دنیا و هم تحصیل دین کنم ، شیخ مرا تحسین کرد و به من کلامی گفت که من عین سخن شیخ را نوشتم ، گفت: احترام تو بر من از چند جهت واجب است :

۱ - اینکه تو مسلمانی و مسلمانان با هم برادرند .

۲ - اینکه تو مهمانی و رسول خدا (ص) فرموده مهمان را گرامی بدارید .

۳ - تو دانش آموزی و اسلام در مورد احترام و تکریم آموزنده علم سفارش زیادی کرده است .

۴ - تو تصمیم داری کاسبی حلال پیشه کنی و در حدیث وارد شده «کاسب دوست خدا است»

من از این سخنان در شگفت شدم ، با خود گفتم ای کاش مسیحیت این حقایق درخشنده را در معارف خود پیاده می کرد و تعجب من بیشتر از این بود که اسلام با این همه حقایق و برنامه های بسیار عالی چرا اینقدر ناتوان و ضعیف است و مسلمانان با این انحطاط اسف بار در دست این حکومت های مغرور اسیرند .

به شیخ گفتم تصمیم دارم قرآن را یاد بگیریم ف شیخ ضمن اظهار خوشوقتی و تقدیر از این خواسته من خود متصدی تعلیم من شد و قرآن را از سوره «حمد» بمن درس می گفت و مطالب آنرا کاملاً برایم تفسیر می کرد، تلفظ الفاظ قرآن با آن کیفیت که

شیخ قرائت می نمود برایم خیلی دشوار بود گاهی از اوقات این دشواری به حد نهائی می رسید.

خوب یاد دارم که این جمله از قرآن را الی امم من قبلک در ظرف یک هفته بعد از ده ها بار تکرار آموختم ، زیرا شیخ می گفت که این جمله را باید طوری ادا کنی که از ادغام میم ها در یکدیگر هشت میم تولید شود ، و در هر حال هر طور بود در مدت دو سال تمام قرآن را از اول تا آخر خواندم ، و هرگاه شیخ می خواست قرآن درس بدهد وضو می گرفت ، و مراهم دستور می داد وضو می گرفتم و دو نفری رو به قبله می نشستیم و مشغول می شد.

نکته قابل ذکر اینستکه وضو در نزد مسلمانان عبارت است از یک سلسله شستشویهای نسبت به صورت و دستها باین کیفیت که اول صورت را می شویند ، بعد دست راست را تا آرنج و سپس دست چپ نیز تا آرنج ، آنگاه بتمام سروگوش دست تر می کشند و بعد پاها را نیز می شویند^۱ . و می گفتند بهتر است ابتدا انسان آب را در دهان بگرداند و نیز مقداری آب در بینی کرده و بالا بکشد، سپس مشغول وضو شود .

من از تنها عملی که مجبور بودم همچون همه مسلمانان انجام بدهیم و خیلی رنج می بردم مسواک بود و آن عبارت است از یک قطعه چوبی که بجهت پاک کردن دندانها در دهان می چرخاندند و من معتقد بودم که این چوب بیشتر دندان ها را فاسد می

^۱-این طرز وضوی سنی ها است اما وضو بطریقه شیعیان چنین نیست.

کند و احیانا دهان را مجروح می کرد و خون از آن جاری می شد، ولی من مجبور بودم که این کار را انجام بدهیم، زیرا این عمل از نظر اسلام یک سنت تاکید شده بود

در ایام اقامت در آستانه نزد خادم مسجد می خوابیدم و مقداری پول به او کمک می کردم، خادم یک مرد عصبانی بداخلاقی بود بنام «مروان افندی» و مروان اسم یکی از اصحاب پیغمبر اسلام (ص) است و خادم به این اسم خیلی افتخار می کرد و به من می گفت که اگر خدا به تو بچه ای داد اسمش را «مروان» بگذار، چون مروان از شخصیت‌های مجاهد اسلام^۱ بود.

من همواره نزد این خادم بسر می بردم و او برایم غذا تهیه می کرد و روزهای جمعه که عید اسلامی بحساب می آمد، به کار نمی رفتم، ولی روزهای دیگر نزدیک نجار به کار اشتغال داشتم و در مقابل یک هفته کار اجرت ناچیزی به من می داد و چون نصف روز بیشتر کار نمی کردم به اندازه نصف حقوق سایر کارگران به من اجرت می پرداخت. اسم نجار «خالد» بود و در ایام فراغتش از قهرمانی های خالد بن ولید سردار اسلامی که از یاران محمد (ص) بود و در اسلام فتوحاتی کرد حکایت می

^۱- این مطلب برحسب پندار غلط این مرد نادان سنی بوده است و الا در حقیقت یکی از جرثومه های ناپاکی که جنایات او و فرزندان بیدادگرش تاریخ اسلام را تیره کرد و مروان بن حکم ملعون است.

کرد، نجار چنین پنداشته بود که وقتی عمر بن خطاب روی کارآمد او را از مقام خود عزل نمود.^۱

خالد (صاحب دکان) مردی عصبانی و بداخلاق بود ولی نسبت به من توجه و اطمینان خاصی داشت و سبب این توجه او را نمی دانستم، فکر می کردم شاید علتش این باشد که من در شئون دینی و کسبی او کمتر مداخله می کنم و نسبت به رفتار او چون وچرائی ندارم و حرف شنو و فرمان بردارم هرگاه در جای خلوتی به من برمی خورد از من می خواست که از نظر عمل همجنسی گرائی تسلیم او باشم، و البته این عمل از نظر مسلمانان ها شدیداً ممنوع بود، ولی خالد کسی بود که نسبت به برنامه های مذهبی در واقع اهمیت نمی داد اگر چه در برابر مردم خیلی به دین داری تظاهر می کرد، البته به نماز جمعه حاضر می شد، ولی در سایر اوقات مسجد نمی رفت و معلوم نبود که آیا نماز می خواند یا نه؟

البته من در برابر این خواسته ناهنجار او تسلیم نمی شدم و چنین می پنداشتم که او با یکی دیگر از کارگزارانش که جوان زیبایی بود و اهل «سلائیک» بود و ابتدا یهودی بوده بعد مسلمان شده بود این عمل را انجام میداد، چون در برخی اوقات او را تنها پشت دکان که انبار چوب ها بود به عنوان تمیز کردن می برد و آنجا که آن دو مدتی مشغول بودند.

^۱- این مطلب بر حسب پندار غلط اهل سنت است که خالد را سیف الاسلام لقب داده اند ولی در حقیقت خالد بن ولید پس از رحلت رسول اکرم (ص) جنایتی انجام داد که بزرگترین نقطه سیاه را در تاریخ صدور اسلام بوجود آورد و کشتن مالک بن نویره و تجاوز ناموس او بود، مالک بن نویره شخصی بود که در یکی از روزها وارد مسجد شد پیغمبر اکرم (ص) فرمود هر کسی مایل است مردی از اهل بهشت را به بیند به مالک بن نویره نگاه کند.

من ظهرها نهار خود را در دکان می خوردم و سپس برای نماز به مسجد میرفتم و هنگام عصر در مسجد بودم و بعد از نماز عصر به منزل شیخ احمد میرفتم و تا حدود دو ساعت نزد او قرآن و دستور زبان ترکی و ادبیات عربی رامی آموختم و هرروز جمعه بعنوان زکات پولی باو میدادم و در حقیقت این زکات دادن من به شیخ رشوه ای بود به او که در ادامه ارتباط من باوی موثر بود ، و شیخ در آموزش من کوچک ترین کوتاهی نمی ورزید ، قرآن و اصول اسلام و دقائق ادبیات عربی و ترکی را به من می آموخت و شیخ احمد که میدانست من مجرد هستم اصرار زیادی داشت که ازدواج کنم ، و یکی از دختران شیخ را بگیرم ، و هنگامی که اصرار شیخ از حد گذشت تا بجائی که اگر از اجرای خواسته او سر می پیچیدم ممکن بود علاقه و ارتباط من با او به هم بخورد، چون او روی این نکته پافشاری داشت و میگفت ازدواج سنت پیغمبر اسلام (ص) است و رسول الله(ص) فرمود: هر کسی از سنت من اغراض کند از من نیست ، اینجا مجبور شدم از دروغ ادعا کنم که من عنین هستم و نیروی جسمی ندارم البته شیخ در برابر این ادعای من قانع شد و بدون نگرانی و ناراحتی از اصرار خود دست برداشت.

بعد از دو سال که در آستانه بودم از شیخ اجازه خواسته که به وطنم برگردم، شیخ مخالف کرد و گفت میخواهی بروی؟ هر چه بخوایی در آستانه هست اینجا هم دین است و هم دنیا، و تو که میگوئی پدر و مادر و برادر و خواهر و کسی و کاری ندارم ، پس بهتر است که آستانه را وطن خودت قرار بدهی و در همین جا بمانی ، و البته

شیخ بر اثر انسی که به من پیدا کرده بود اصرار داشت که بهمان جا بمانم من هم باو
علاقه زیادی داشتم ، ولی وظیفه میهنی من اقتضاء میکرد که به لندن برگردم ،
واطلاعاتی را که در طی دو سال از پایتخت حکومت مسلمانان کسب کرده ام بطور
مفصل گزارش دهم ، البته برنامه من در طی این مدت این بود که مرتب مشاهدات و
تحقیقات خود را بطور مجمل در طی نامه هائی که می نگاشتم بوزارت و مستعمرات
بریتانیا اطلاع میدادم .

حتی در یکی از گزارشات خود برنامه ای را که صاحب دکان نجاری از نظر
همجنسی بازی به من پیشنهاد کرده بودبا وزرتخانه در میان گذاردم ، و آنها جواب
دادند در صورتیکه فکر میکنی اجرای این برنامه در تحقیقات بیشتر و عمیق تر تو
موثر است . وظیفه داری در مقابل خواسته ناهنجارنجانار تمکین کنی ، وقتی این فرمان
به من رسید، من خیلی ناراحت شدم و با خود گفتم عجب شغل کثیفی انتخاب کرده
ام و روسای من عجیب افراد بی وجدانی هستند که مرا به این عمل شنیع فرمان
میدهند، در هر حال چاره ای نبود جزاینکه این برنامه را تکمیل کنم .

آن روزی که میخواستم با شیخ خداحافظی کنم برای من روز پر ماجرائی بود ،
اشگهای گرم شیخ بر رخساره اش جاری بود و در حالیکه مرا به سینه چسبانیده بود
گفت خدا به همراهت فرزندم ، اگر به این شهر برگشتی و من مرده بودم مرا یاد کن
و امیداورم بزودی در محضر رسول الله (ص) در محشر یکدیگر را ملاقات کنیم ،

عواطف شیخ در من تاثیر عجیبی داشت و بی اختیار اشگم را جاری ساخت ، اما
وظیفه فوق عاطفه است .

یادداشت ۳

همکاران نه گانه من هم که در سایر بلاد اسلامی متفرق بودند مانند من همگی از
طرف وزارتخانه احضار شدند ولی متاسفانه از ماده نفر شش نفر بیشتر به لندن
برنگشتند، و برحسب اظهار سکرتر secretary یکی از آنها که به طرف مصر اعزام
شده بود و در آنجا مسلمان شد و همان جا ماند ولی سکرتر اظهار میکرد با اینکه
مسلمان شده بر حسب اطلاعاتی که به مار سیده هنوز از رمز کار پرده برداشته و
جریان کارش را باکسی در میان نگذارده است .

یکی دیگر از آن چهار نفر که بطرف روسیه اعزام شده بود به کشور روسیه ملحق
شده و در اصل هم اوورسی بود و سکرتر نسبت به او اظهار نگرانی میکرد، که نکند
او از اول جاسوس روسها در وزارتخانه بوده و اسرار وزارتخانه را برای امپراطوری
روسیه کشف کرده است .

سومی که بطرف عراق اعزام شده بود در شهر عماره نزدیک به بغداد به مرض وبا مبتلا شده و در گذشته بود .

و نفر چهارم بکلی گم شده بود و از او اثری نبود تا صنعا پایتخت یمن وزارتخانه سراغ او را داشت و تا یکسال مرتب گزارشات او میرسید ولی بعد از یکسال بکلی اثر او از بین رفت، و معلوم نشد بر سر او چه آمد، البته از دست دادن این چهار نفر برای وزارتخانه خسارت بزرگی بود ، چون مابرای هر فرد از افراد خودمان حساب دقیقی قائل هستیم ، زیرا ما یک ملتی هستیم که نفرات ما کم اند و برنامه ما خیلی مهم و سنگین، و لذا از دست دادن یک فرد برای ما خود مصیبتی بحساب میامد خلاصه من گزارشات خود را ابتداء با سکرتر **Secretary** در میان گذاردم ، و پس از اینکه سکرتر بطور مجمل گزارشات را شنید مرا به یک کمیسیونی فرستاد که برای استماع گزارشات ما تشکیل شده بود در این کمیسیون عده ای از متفکرین وزارت مستعمرات جمع شده بودند و شخص وزیر ریاست کمیسیون را بعهدہ داشت .

همکارانم ابتداء گزارشات خود را تقدیم کردند و سپس من اطلاعاتی را که در طول دو سال جمع آوری کرده بودم به نظر حضار رساندم وزیر و سکرتر برنامه مرا تحسین کردند ولی از نظر فعالیت در بین این شش نفر من شخص سوم بودم ، دو همکار من جورج بلکود (G.Belcoud) و هنری فرانس (H.France) از نظر کار بهتر از من بودند .

البته این پیشرفت من در آموزش زبان ترکی و عربی و قرآن و شریعت اسلام خیلی خوب بود ولی نتوانسته بودم اطلاعاتی کسب کنم که نقاط ضعف دولت عثمانی را برای وزارتخانه کشف کند که در مسیر اجرای هدف استعماری وزارتخانه موثر باشد

این کمیسیون شش ساعت طول کشید، و بعد از پایان کمیسیون به سکرتر گوشزد کردم که در این سفر عمده وقت من صرف آموختن زبان ترکی و عربی و قرآن شده، و وقت کافی برای بررسی جهات سیاسی مملکت عثمانی نداشتم، و امیدوارم در آینده به توانم نقش موثری دارا باشم سکرتر در حالی که با لبخندش مرا تشویق میکرد، دست به شانه من زد و گفت تو مسلم در آینده پیروزی و ما امیدوار هستیم در این مسیر تو از همه پیشتر قرار بگیری، و بدان عمده وظیفه تو در سفر آینده دو مطلب است:

۱- اینکه نقطه ضعف مسلمانان را باید جستجو کنی و کاملاً بدست آوری از چه راهی امکان دارد و قلب اجتماع اسلامی نفوذ کنیم، و ملیت و وحدت آنها را بگسلیم؟ زیرا اساس پیروز شدن بر دشمن همین است.

۲- اینکه اگر بر نقطه ضعف مسلمانان دست یافتی و راه از هم پاشیدن وحدت آنان را متوجه شدی، اگر امکان داشت از همان طریق برای نابودی اتحاد واز هم گسیختگی اجتماع ملیت بخش آنها را اقدام کن، و بدان اگر در این امر موفقیت حاصل کردی، منصب بزرگی از طرف وزارتخانه حائز خواهی شد.

مدت شش ماه من در لندن ماندم و با دختر عمویم «ماری شوای» ازدواج کردم و دختر عمویم از من یکسال بزرگتر بود، در آن هنگام من بیست و دو ساله بودم و او بیست و سه سال داشت، دختری زیبا و از نظر هوش و استعداد متوسط بود و درخشنده ترین دوران زندگیم همین شش ماهی بود که او آن زندگی را با همسر تازه و زیبا بسر بردم . از من حامله شد و من انتظار داشتم هر چه زودتر فرزند نوزادم را ببینم ، ولی در این بین از طرف وزارتخانه ابلاغ من صادر شد که باید برای اجرای برنامه بطرف عراق بروم .

عراق سرزمینی بود که از مدتها قبل در تحت استعمار حکومت عثمانی در آمده بود و یکی از مستعمرات عثمانی بحساب میامده ، البته پیش آمد این سفر برای من تاسف بار بود زیرا خیلی مایل بودم فرزندم را ببینم و بعد به مسافرت بروم ولی وظیفه میهنی من و عشق به مقام و شخصیت و شهرت و عواطف همسر دوستی و فرزند پرستی را تحت الشعاع قرار داده بود لذا به مجرد صدور فرمان از ناحیه وزارتخانه من هم بدون درنگ برخلاف خواهش و اصرار همسر جوانم ماموریت تازه را پذیرفتم ، و روزی که از او جدا شدم اشگ و آه او سخت مرا آزد، قیافه غمنده و پژمرده اش مرا گریان ساخت، از من خواست که مرتب نامه بنویسم تا در پرتو دست خطم خاطره طلائین این چند ماه زندگی برای او تجدید شود این خواسته او آنچنان محرومانه بود و در کانون قلبم انفجار ایجاد کرد که نزدیک بود از این سفر و

ماموریت منصرف شوم ولی عواطف خودم را افسار زدم با همسرم خداحافظی کردم و به وزارتخانه رفتم و راهنمایی های لازم را از آنجا گرفتم و براه افتادم .

بعد از شش ماه که در راه بودم به بصره که یکی از شهرهای عراق است ، رسیدم .

بصره یک شهر عشایری است و اهالی آن از سنی و شیعه و عرب و ایرانی تشکیل یافته ، البته یک جمعیت اندکی هم مسیحی در آنجا است .

در عمرم اولین مرتبه بودم که در این شهر به ایرانی و شیعه برخورد می کردم .

اینجا بد نیست که توضیحی در معرفی شیعه و سنی یادآور شوم ، شیعه عبارتند از آن مسلمانانی که به علی بن ابیطالب (ع) داماد پیغمبر اسلام (ص) و شوهر دخترش فاطمه (س) منسوب اند ، علی (ع) علاوه بر این نسبت پسرعمومی پیغمبر هم بود ، و شیعه می گوید : که پیغمبر ع علی (ع) را بعنوان جانشین بعد از خود تعیین کرد و علی (ع) و یازده فرزندش یکی پس از دیگری جانشینان پیغمبر (ص) هستند .

و من گمان می کنم ک حق با شیعه باشد زیرا بر حسب آنچه که از مطالعات من نسبت به تاریخ اسلام بر من ثابت شده علی (ع) یک سلسله امتیازات ذاتی داشت ، که در بین مسلمانان فقط شایسته قیادت و رهبری ملت بود، و نسبت به حسن (ع) و حسین (ع) هم خود اهل سنت اقرار دارند که پیغمبر (ص) در مورد آنها گفته و حسین (ع) هم حسین (ع) هر دو امامند.

ولی من شک داشتم که فرزندان نه گانه از نسل حسین (ع) را هم آیا محمد (ص)

بعنوان جانشین خود تعیین کرده؟^۱

و در صورتی که آنها را محمد (ص) تعیین کرده است چگونه وی از آینده مطلع بوده

زیرا زمانی ه محمد (ص) ازدنیا رفت حسین (ع) هنوز کودک بود پس از او چگونه

می دانست که حسین (ع) دارای فرزند خواهد شد؟ و دوره نسل او تا نه فرزند همه

لایق رهبری امت به دنیا خواهند آمد؟

اری، اگر واقعا محمد (ص) پیغمبر بود امکان داشت که از آینده با خبر باشد و خدا

از او را آتیه مطلع سازد، همچنان که مسیح (ع) از آینده خبر میداد ولی پیغمبری او از

نظر ما مسیحیان مشکوک است مسلمانان میگویند که قرآن از نظر دلیل پیغمبری

^۱- برحسب اقرار اهل سنت تعیین و معرفی عموم ائمه دوازده گانه شیعه از طرف پیغمبر (ص) بوده است شیخ سلیمان حنفی در کتاب یتا بیع المود صفحه ۴۴۰ از کتاب فراند السمطین شیخ الاسلام حموی شافعی از ابن عباس نقل کرده که روزی دانشمندی یهودی بنام نعتل خدمت پیغمبر (ص) رسید گفت: ای محمد (ص) من از تو چیزهایی میپرسم اگر جواب مرا دادی به تو ایمان می آورم و مسلمان میشوم، حضرت فرمود: پرس ای ابا عماره، گفت: یا محمد (ص) برای من پروردگارت را وصف کن، حضرت فرمود: پرس ای عماره گفت: یا محمد (ص) خود را تصویف فرموده و وصف نمی شود، مقداری حضرت فرمود: خدا جز به آنچه خودش خود را توصیف فرموده وصف نمی شود - مقداری حضرت در مورد شناخت خدا و توحید توضیح داد - گفت راستی گفتنی، از وصی خود مرا خبر ده کیست؟ چون هیچ پیغمبری نیامد مگر اینکه برای او وصی بود و پیغمبر ما موسی (ع) یوشع بن نون را وصی خود قرار داد، پیغمبر (ص) فرمود: وصی من علی بن ابیطالب (ع) است و بعد از او و سبط من حسن (ع) و حسین (ع) اند بعد از حسین (ع) پسرش علی (ع) است سپس پسرش محمد (ص) و بعد از محمد (ع) پسرش جعفر (ع) و بعد از جعفر (ع) موسی (ع) و بعد از موسی (ع) پسرش علی (ع) و پس از علی (ع) پسرش محمد (ع) و پس از محمد (ع) پسرش علی (ع) و پس از علی (ع) پسرش حسن (ع) و پس از حسن (ع) و حسین (ع) چگونه خواهد مرد؟ حضرت فرمود: علی (ع) بسبب ضربتی که بر فرقهش وارد میشود کشته می گردد و حسن (ع) مسموم می شود، و حسین (ع) را ذبح می کنند، پرسید جای آنها کجاست؟ فرمود در بهشت نزد خودم، یهودی گفت: «اشهدان لاله الا الله و اشهد انک رسول الله، و اشهدانم الاوصیا بعدک گواهی میدهم بوحدانیت خدا و رسالت تو و اینکه اینها اوصیاء بعداز تو اند . این مطالب را در کتابهای سلف خوانده ام آنگاه مطالب آن کتابها را بعرض پیغمبر (ص) رساند .

محمد (ص) کفایت میکند ولی من قرآن را خواندم و در آن چیزی که بر این مطالب دلالت کند نیافتم .

البته شکی نیست که قرآن کتاب بسیار بزرگی است ، و از تورات وانجیل خیلی بالاتر و مهمتر است زیرا در قرآن نظام ها و دستورات و برنامه های اخلاقی فوق العاده ای وجود دارد ولی آیا این به تنهایی می تواند دلیل نبوت و پیامبری محمد (ص) باشد ؟

من در مورد محمد (ص) شدیداً متحیرم یک مرد بدوی که قدرت خواندن و توانائی نوشتن نداشته ، چگونه ممکن است چنین کتابی بیاورد؟

این کتاب یک هوش و ذکاوت و استعداد فوق العاده ای لازم دارد که در عرب روشنفکر امروز نیست ، تا چه رسد به عرب بدوی آن زمان که نمی توانست بخواند و بنویسد، از یک طرف در این شگفتی فرو رفته ام و از طرفی دیگر فکر می کنم آیا همین میتواند دلیل پیامبری او باشد؟

در این خصوص با بعضی از دانشمندان مذهبی مسیحی گفتگو کردم و جواب قانع کننده نشنیدم ، بلکه از سختی عناد و تعصب خشک میبایرد و در ترکیه هم ای بحث را با شیخ احمد در میان گذاردم او هم نتوانست مرا قانع کند البته با او زیاد بحث و سخن را ادامه ندادم چون ترسیدم سرم فاش شود و نسبت به من مشکوک شود.

در هر حال من محمد (ص) را یک عنصر بسیار بزرگی که از اندازه گیری من خارج است فرض میکنم ، و آنچه مسلم است اینستکه او هم سنخ و هم طراز پیغمبران خدا

است که سرگذشت وضع آنها را در کتابهای سلف خوانده ام ، ولی من هنوز به پیامبری او ایمان نیاورده ام .

ولی اگر بگوئیم او پیغمبر نیست ، نمیتوانم او را یک نابغه ای از نوابغ بدانیم ، چون شکی نیست ه او از همه نوابغ بالاتر است و از همه هوشمندان با استعداد تر .

اما سنی ها میگویند که مسلمان ها بعد از پیغمبر (ص) رای دادند که ابوبکر و بعد از او عمر بعد از او عثمان و بعد از او علی (ع) خلیفه باشند، و بهمین خاطر فرمان پیغمبر را که باید بعد از علی (ع) خلیفه باشد رها کردند و اینها را جانشین پیامبر و خلفاء الرسول تعیین نمودند .

البته اینگونه نزاع ها و اختلافات در هر دینی موجود است و در آئین مسیحیت هم این نزاع ها و اختلافات از اول بوده ولی من نمیدانم چرا مسلمانان این نزاع و اختلاف را ادامه میدهند ؟ با اینکه عمر و علی (ع) هر دو مردند و بر مسلمانان واجب است که در اوضاع فعلی خود فکر کنند ، نه نسبت به اوضاع گذشته .

در یکی از روزها در مورد اختلاف سنی و شیعه با بعضی از بزرگان وزارتخانه صحبت کردم و این نکته را می گفتم که اگر اینها عقل داشته باشند اختلاف را کنار می گذارند و وحدت کلمه پیدا می کنند

رئیس مربوطه در مقابل این حرف به من پرخاش کرد که تووظیفه داری بجای این تاثیر در ازدیاد این اختلاف سعی کنی ، و ما نباید بگذاریم که برای یک روز هم مسلمانان با هم اتحاد کنند .

و بهمین مناسبت (سکرتر) در یکی از جلساتی که قبل از مسافرت عراق با او داشتم گفت: «همفری بدان از ابتدائی که خدا بشر را آفرید نزاع و اختلاف بین افراد آدمی زاد از هابیل و قابیل شروع شد و این اختلافات تا زمان برگشت مسیح (ع) در جهان ادامه دارد:

۱- اختلاف رنگ

۲- اختلاف از نظر مرزهای جغرافیائی

۳- اختلاف عشیره ای و فامیلی

۴- اختلافات مذهبی

۵- اختلافات تاریخی که مربوط به حوادث و رویدادهای گذشته است.

وظیفه خطیری که در این سفر بعهدہ توانست اینستکه: نقاط اختلافی بین مسلمانان را که موجب جدائی آنها از یکدیگر است بدست بیاوری و اختلافات را دامن بزنی، و اطلاعات قابل توجهی در این خصوص برای وزارتخانه کسب کنی، و بدان که اگر بتوانی تو خود منشاء اختلاف بین مسلمین باشی از نظر خدمتگزاری سرزمین بریتانیا موفقیت مهمی برای خود کسب کرده ای،

زیرا ممکن نیست ما انگلیسی ها آسایش و رفاه صد در صد داشته باشیم جز اینکه در عموم مستعمرات خود آتش فتنه و اختلاف را دامن بزنییم و امپراطوری عثمانی را نیز وقتی میتوانیم ساقط کنیم که در بین ملت و رعیت آن فتنه ایجاد نماییم والا چطور

ممکن است که یک مشت فرد اندک بر یک ملت و رعیت متراکم و جمعیت زیاد مسلط شوند .

و ضمناً این نکته را هم بدان که سلطنت ترک و حکومت فارس ضعیف شده و تو فقط باید وسایل تحریکها ملتها را علیه حکومتها فراهم کنی ، خلاصه وقتی بین اینها اختلاف ایجاد شد، و نیروهای این حکومتها پراکنده گردید، ما از ساده ترین راه میتوانیم آنها را استعمار کنیم .

یادداشت ۴

هنگامی که من به بصره رسیدم در یکی از مساجد بار انداختم ، سرپرست و امام مسجد شیخی بود از اهل سنت و اصلا عرب بود ، بنام شیخ عمرطائی با شیخ آشنا شدم و به او اظهارات کردم ولی شیخ از اولین لحظه ای که به من برخورد نسبت به من مشکوک بود، و لذا از اصل و نسبت و اسم سوال کرد و من فکر کردم لهجه و رنگ و صورت من موجب شد که شیخ به من شک ببرد، ولی من سعی کردم که خودم را از مورد سوء ظن شیخ خلاص کنم ، لذا اظهار داشتم که من از اهالی «اغدیر» ترکیه هستم و شاگرد شیخ احمد در آستانه بودم و دردکان نجاری خالد کار میکردم و یک مقدار اطلاعاتی که از ترکیه داشتم با شیخ در میان گذاردم ، و حتی بعضی از کلمات و جملات را هم عمدا ترکی ادا کردم ، خوب متوجه بودم که شیخ یکی از مریدها که ترکی میدانست چشمک میزد: که آیا من این جملات را صحیح ادا میکنم یا نه و او هم با سر اشاره میکرد که صحیح است ، آنگاه خوشحال میشدم که شک شیخ بر طرف شد، ولی بعد از مدتی ملتفت شدم که پندار من درست نبوده و خلاصه شیخ بمن نگاه مشکوک می افکند و مرا جاسوس ترکیه پنداشته ، چون بین شیخ و بین فرماندار بصره که از طرف دولت عثمانی نصب شده بود اختلاف بود، در هر حال چاره را در این دیدم که از مسجد شیخ عمر به یک کاروانسرائی که محل مسافرین و افراد غریب بود منتقل شدم ناچار در کاروانسرا یک اطاقی اجاره کردم .

صاحب کاروانسرا مرداحمقی بود و آسایش مرا سلب کرد هر روز صبح می آمد و مرا به زور از خواب بیدار میکرد که نماز صبح بخوانم، من هم ناچار اطلاعات

میکردم، تازه بهمین قانع نبود و مرا اجبار میکرد که باید تا اول آفتاب قرآن بخوانم
من میگفتم نماز واجب است اما قرآن خواندن که واجب نیست جواب میداد ک
خواب بین الطلوعین موجب نزول فقر و نکبت در کاروانسرا است، و من هم ناچار
او را اجابت میکردم زیرا مرا تهدید می کرد که اگر این برنامه را اجراء نکنم مرا از
کاروانسرا بیرون کند، لذا من هم مجبور بودم هر روز اول اذان صبح نماز بخوانم و تا
یک ساعت بیشتر قرآن بخوانم کاروانسرا دار که «مرشدافندم» نام داشت بهمین اکتفا
نکرد روزی نزد من آمد گفت: از ابتدائی که تو از من اطاق اجاره کرده ای گرهی در
کار من افتاده و مرتب برایم پیش آمد بد میکند، و من علت آنرا بدقدمی تو میدانم و
فکر کرده ام سبب این بد قدمی تو اینست که تو عرب و مجرد هستی و عرب شوم
است پس باید از ازدواج کنی و یا باید از کاروانسرا خارج شوی گفتم من مالی ندارم
که ازدواج کنم، اینجا ترسیدم بگویم من عنین هستم، زیرا مرد کاروانسرادار آن قدر
احمق بود که چه بسا می گفت باید تورا تجربه کنم، راست میگوئی یا دروغ، لذا
گفتم پول ندارم مرشدافندم گفت عجب آدم کم ایمانی هستی، آیا در قرآن نخوانده
ای که خدا میفرماید: « ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله» - کسانی که ازدواج کنند
اگر فقیر باشند خداوند به فضل خود آنها را بی نیاز می کند من متحیر ماندم چه کنم
؟ و چه جوابی بدهم ؟ گفتم بسیار خوب چطور بی پول ازدواج کنم ؟ آیا تو حاضری
مقداری پول به من قرض بدهی ؟ یا برای من یک زنی که مهریه نخواهد پیدا کنی ؟
مرشدافندم مقداری فکر کرد و گفت من این حرفها را نمی فهم .

یا باید تا اول ماه رجب ازدواج کنی؟ و یا از کاروانسرا خارج شوی؟ و تا اول ماه رجب بیست و پنج روز بیشتر باقی نمانده بود.

اینجا بی مناسبت نیست که اسامی ماههای اسلامی را یادآور شوم، ماههای اسلامی از این قرار است:

محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی، جمادی الاول، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی القعدة، ذی الحجه، و حساب ماهها بر حسب رویت هلال است ایام ماه از سی روز بیشتر و از بیست و نه روز کمتر نیست.

خلاصه با کراهت و اجبار بر حسب اعلام کاروانسرا دار به جستجوی محلی برآمدم، با نجاری قرار گذاردم که در دکان او کار کنم و همانجا غذا بخورم و شب را نیز همانجا بخوابم، و خلاصه قبل از فرا رسیدن موعد از کاروانسرا به دکان نجاری منتقل شدم، نجار مرد مهربان و شریفی بود، و با من مانند فرزند خود رفتار می کرد، اسمش «عبدالرضا» شیعه و ایرانی و اهل خراسان بود که در بصره مقیم شده بود.

من از فرصت استفاده کردم، نزد او زبان فارسی را آموختم شیعیان و ایرانی های مقیم بصره هر روز هنگام عصر درب دکان او اجتماع میکردند، و درباره امور اقتصادی و سیاسی سخن میگفتند.

شیعیان آنجا نسبت بحکومت عثمانی و حکومت ایران سخت خشمگین بودند، در مورد جنایات و بیدادگری های دولت ایران و عثمانی با یکدیگر گفتگو نمودند و به

مجرد اینکه شخص بیگانه و ناشناسی می آمد سخن خود را تغییر میدادند و مورد قضایای شخصی با هم گفتگو می نمودند .

من در شگفت بودم که اینها چطور به من اطمینان کرده اند و با حضور من بی باکانه از اوضاع سیاسی سخن می گویند ؟ ولی بعد دانستم که آنها چنین پنداشته اند که من از اهالی آذربایجان هستم چون دیدند من ترکی سخن میگویم و سفید پوست هستم ، از اهالی آذربایجان غالباً سفید پوست اند .

در بین جمعیتی که در این دکان رفت و آمد میکردند ، جوانی را در لباس طلاب علوم دینی دیدم که لغات سه گانه (عربی، ترکی ، فارسی) را بخوبی میدانست اسمش « محمد بن عبدالوهاب» بود جوانی بلند پرواز و عصبانی و با حکومت عثمانی سخت مخالف بود ، و جهت دوستی او با صاحب دکان (عبدالرضا) این بود که هر دو نسبت به دولت عثمانی ایده ضد حکومتی داشتند ولی این عجیب بود که این جوان از کجا زبان ایرانی را خوب میداند، با اینکه در اصل او عرب است ، و نیز در این فکر بودم که چگونه بین این دو دوستی برقرار شده با اینکه عبدالرضا شیعه خیلی متعصب و محمد بن عبدالوهاب سنی است ، البته این مطلب خیلی هم بعید نبود چون در بصره سنی و شیعه خیلی با هم مرتبط بودند و مانند برادر با هم زندگی می کردند و لغت فارسی هم بین اهالی و بصره زیاد متداول بود، همچنانکه لغت ترکی را هم آنها بخوبی میدانستند .

محمد بن عبد الوهاب جوان ازادینخواهی بود و نسبت به مخالفت و مبارزه با شیعه چندان تعصب نمی ورزید، برخلاف بعضی از سنی ها که نسبت به مبارزه با شیعه خیلی متعصب اند بعضی از مشایخ آنها شیعه را تکفیر میکنند و میگویند شیعیان مسلمان نیستند .

محمد بن عبدالوهاب به مذاهب چهارگانه اهل سنت هم چندان اهمیت نمیداد، و میگفت این مذاهب را خدا نازل کرده است .

جریان مذاهب چهار گانه از این قرار است : پس از بیشتر از یک قرن در بین مسلمانان چهار نفر پیدا شدند بنام :

«ابوحنیفه ، مالک بن انس ، احمد بن حنبل ، محمد بن ادریس شافعی» و حکومت های زمان مردم را وادار می کردند که در امور مذهبی از این چهار نفر تقلید کنند و اعلام نمودند که غیر از این چهار نفر هیچ یک از علماء و دانشمندان اسلامی حق ندارند حکم خدا را از قرآن و سنت استنباط کنند .

این امتناع و جلوگیری حکومتهای زمان از اجتهاد موجب شد که مسلمان ها در یک جمود و رکود فکری قرار بگیرند و پیرو این چهار نفر بشوند .

البته در این هنگام شیعه آرام ننشست، و مذهب خود را که براساس حرکت فکری و اجتهاد در قرآن و سنت رسول (ص) بود با یک منطق پهناور نشر داد، با اینکه جمعیت شیعه در آن زمان یک دهم جمعیت سنی بحساب نمی آمد و در عین حال

رو به فزونی گذارد ، و شیعه بصورت یک صف نیرومند در برابر سنی توانست اظهار وجود کند .

البته آنچه مسلم است اینستکه اجتهاد در هر زمان یک نوع تطور در فقه اسلامی ایجاد میکند ، و برحسب نیازمندیهای هر زمان مطالب تازه تری بوسیله اجتهاد از اسلام بدست میآید، در اینصورت مذهب همچون اسلحه ای است که باید روز به روز با یک مدل تازه تری در عالم ظاهر شود ، ولی اگر مذهب در یک روش مخصوص و افکار محدودی منحصر شد و در اینصورت باب فهم بسته میشود و نیازمندیهای زمان برآورده نمی گردد، و مذهب هم چون یک اسلحه کهنه و از کار افتاده، باید کنار گذاشته شود وقتی بنا شد تو دارای یک اسلحه زنگ زده قدیمی باشی و دشمن تو دارای یک اسلحه نو و مدل روز باشد خواه و ناخواه دشمنت بر تو پیروز خواهد شد

من فکر میکنم شاید رد یک روزگار نزدیکی عقلاء سنی ها به این فکر بیافتند که از تقلید خشک دست بکشند ، و آنها هم باب اجتهاد را بر یک وضع صحیح افتتاح کنند ، و اگر این برنامه پیش نیاید بزودی جمعیت سنی رو به تحلیل رفته و مکتب شیعه تمام اجتماع اسلامی را فرا میگیرد.

این جوان بلند پرواز (محمد بن عبد الوهاب) مقلد فهم خودش بود، و آنچه را که خودش از قرآن می فهمید پیروی میکرد، و خیلی از مواقع به نظریات مشایخ اهل سنت حتی به فتاوی امامان چهار گانه و حتی گاهی نسبت به فهم ابی بکر و عمر هم

طعن میزد، و هرگاه که یک حقیقتی را از قرآن می فهمید که مذاهب چهار گانه خلاف آنرا فهمیده بودند نظریه و عقیده آنها را به دیوار میزد، و همواره میگفت : که پیغمبر اکرم (ص) فرمود :

انی مخلف فیکم الکتاب و السنه - من در میان شما کتاب خدا او سنت بجا گذارده
ام - و فرمود : « من بین شما کتاب و سنت و صحابه و مذاهب را گذاردم » پس بنابراین بر ما واجب است که از کتاب و سنت پیروی کنیم نه از آراء و مذاهب صحابه که برخلاف کتاب و سنت است .

در یکی از روزها یک نفر از علماء شیعه بنام «شیخ جواد قمی» بر عبدالرضا وارد شد ، و وی با افتخار عالم شیعی ضیافت مفصلی برپا کرد، در آن مجلسی مهمانی من هم بودم و محمد بن عبدالوهاب نیز حضور داشت بین عالم شیعی و محمد بحث شد ، من تمام نکات آن بحث را کاملاً بیاد ندارم ، فقط پاره هائی از آن گفتگو را حفظ کردم .

شیخ جواد به محمد گفت : در صورتیکه تو چنین فرد آزاده هستی که زیرا با تقلید ارباب مذاهب نمیروی چرا مانند شیعیان از علی (ع) پیروی نمیکنی ، محمد گفت علی هم مثل عمر و سایر صحابه است ، و گفتارش حجت شرعی نیست ، حجت شرعی فقط قرآن و سنت است .

شیخ قمی گفت : چطور علی (ع) با عمر و سایر صحابه فرق ندارد در صورتیکه پیغمبر (ص) درباره او فرمود :

انا مدینه العلم و علی بابها - من شهر علمم و علی (ع) درب آن شهر است -

محمد گفت اگر گفتار علی (ع) حجت بود پس باید پیغمبر (ص) میفرمود « من در بین شما کتاب خدا و علی (ع) را میگذارم » چرا فرمود « من در بین شما کتاب خدا و ستم را گذاردم »

شیخ قمی گفت : اتفاقاً پیغمبر (ص) فرموده : انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی - من در بین شما و دو چیز گرانبها میگذارم یک کتاب خدا و دیگر عترتم - و علی (ع) رئیس عترت پیغمبر (ص) بود.

محمد این مطلب را انکار کرد .

شیخ قمی : مدارک زیادی از کتابهای بزرگ اسلامی اهل سنت برای حدیث مزبور ذکر کرد^۱. بطوریکه محمد در برابر شیخ قمی ساکت شد و نتوانست چیزی بگوید در مدارکی که او ارائه کرده بود خدشه وارد کند ناچار مطلب را بصورت دیگر مورداعتراض قرار داد و گفت : اگر پیغمبر (ص) چنین فرمود که « من کتاب خدا و اهل بیتم را در میان شما میگذارم » پس سنت رسول چه میشود ؟

شیخ قمی گفت : سنت رسول (ص) جزء کتاب الله است زیرا سنت رسول شرح کتاب خداست و مقصود پیغمبر (ص) کتاب الله در این حدیث قرآن و شرحش نسبت است محمد گفت : مگر کلام عترت شرح قرآن چیست ؟ اگر عترت را

^۱- حدیث مزبور در عموم کتب عمده اهل سنت ذکر شده از جمله : صحیح سلم ج ۷ باب فضائل الصحابه فصل علی چاپ محمد علی صبیح مصر ص ۱۲۳- صحیح ترمذی ج ۲ ص ۳۰۸- الصراغ المحرقه این حجر ص ۱۳۶- مسند احمد حنبل ص ۴ ص ۳۷۱ و ۳۷۶.

پیغمبر (ص) بجا گذارده است . با وجود سنت نیازی به عترت نیست بلکه سنت به تنهایی از نظر شرح قرآن کفایت می کند .

شیخ قمی گفت : چون پیغمبر (ص) از دنیا رفت مردم بعد از آن حضرت به یک شارحی نیازمندند که قرآن را بر حسب نیازمندی های زمان تشریح کند و احتیاجات مردم را در آن هنگام بوسیله قرآن تامین نماید و این کار بعد از پیغمبر (ص) از عهده عترت ساخته بود، و لذا پیغمبر(ص) قرآن را با عترت ضمیمه کرد و این دو را جانشین خود قرار داد من از این بحث در شگفت شدم ، و محمد بن عبدالوهاب جوان را در دست عالم شیعی که مرد کهنسالی بنظر می رسید مانند گنجشکی در پنجه صیاد دیدم که قدرت حرکت ندارد اینگونه محمد بن عبدالوهاب در برابر شیخ قمی ساکت و بی حرکت مانده بود .

خلاصه من گمشده خود را در محمد بن عبد الوهاب یافتم البته این حس بی باکی و بلند پروازی او در برابر بزرگان دینی ، و رای مستغلی که او از نظر فهم قرآن و سنت دانست و به هیچ یک از رهبران مذاهب حتی نسبت به خلفای چهار گانه هم اعتنا نمی کرد بزرگترین نکته ای بود که برای من این امکانات را بوجود می آورد که از طریق او ماموریت خود را در اجتماع مسلمانان نقش بدهم .

واقعا چقدر فرق بود بین این جوان و آن شیخ ترک پیرمرد در آستانه ، او نسبت به اعتقادش در مورد بزرگان دین هم چون کوه استوار بود که هیچ چیز نمی توانست او را تکان بدهد، هرگاه نام «ابوحنیفه» را می برد چون حنفی مذهب بودمی ایستاد و

وضو می گرفت و نام او را با تعظیم یاد می کرد و هرگاه می خواست کتاب بخاری (از کتب مهم اهل سنت) را بدست بگیرد می ایستاد و وضو می گرفت و کتاب را بر می داشت .

ولی محمد بن عبد الوهاب هرگام نام ابی حنیفه را می برد با کمال بی اعتنائی و اهانت ذکر می کرد و می گفت من از ابی حنیفه بهتر می فهمم و مدعی بود که اصلاً نصف کتاب بخاری باطل است .

من رابطه ام را با محمد بن عبدالوهاب محکم کردم ، و مرتب به او تلقین می نمودم که او از عمر و علی (ع) بیشتر مورد توجه خدا است و گاهی به او می گفتم اگر تو در زمان پیغمبر (ص) بیشتر مورد توجه خداست و گاهی به او می گفتم اگر تو در زمان پیغمبر (ص) بودی آنحضرت مسلم تو را جانشین خود قرار می داد و مرتب به او گوشزد می کردم :

«آرزو مندیم خداوند بدست تو اسلام را تجدید کند و تو تنها نجات بخش هستی که می توانی اسلام را از این سقوط و انحطاط خلاص کنی .

با محمد قرار بحثی گذاردم که در مورد قرآن بر طبق فهم و فکر خودمان تحقیقاتی انجام بدهیم و نه درپرتو فهم صحابه و پیروان مذهب .

مرتب با هم قرآن می خواندیم و در مورد بعضی نکات آن با هم گفتگو می نمودیم . البته من تصمیم داشتم که در نتیجه این برنامه محمد را در یک باد و ادعای بالاتری قرار بدهم و او بیشتر اوقات از قبول رای من در این خصوص خودداری می کرد،

و در مقام پذیرش ادعای من در مورد خودش مقداری تأمل می نمود ، تا اینکه خودش را یک فرد آزاد و دور از ربح مقام جلوه دهد و اطمینان و ارادت مرا به خودش بیشتر جلب کند .

در یکی از روزها به او گفتم الان جهاد واجب نیست ، گفت چطور ؟

خدا فرموده : « جاهد الکفار » گفتم خدا فرموده « جاهد الکفار و المنافقین »^۱ و اگر این آیه بر وجوب جهاد دلالت می کند ، پس چرا پیغمبر (ص) با منافقین جنگ نکرد؟ گفت پیغمبر (ص) با بیان و گفتار خود با منافقین جنگید، گفتم پس جهاد با کفار هم فقط با بیان و منطق واجب است گفت پیغمبر (ص) با کفار محاربه فرموده است گفتم جنگ پیغمبر (ص) با کفار در مقام دفاع از خودش بود زیرا کفار تصمیم داشتند او را بکشند ، و پیغمبر (ص) آنها را دفع فرمود .

در یک روز دیگر گفتم که من معتقدم متعه زن و ازدواج موقت جایز است گفت : هرگز ، نگفتم : خدا در قرآن فرمود « فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن »^۲ پس هر طور که از آن زنها بهره گرفتید پاداش آنها را پردازید این آیه دلالت بر جواز ازدواج موقت دارد. زیرا اگر ارزانی در مدت معین بهره کشی جنسی شد و اجرت او در برابر این بهره کشی پرداخت گردید اشکالی ندارد .

^۱ -سوره توبه آیه ۷۳

^۲ -سوره نساء آیه ۲۴

محمد گفت : عمر متعه را حرام کرد و گفت : « دو متعه بود که در زمان پیغمبر (ص)

حلال بود و من حرام می کنم و بر ارتکاب آنها عقاب می نمایم »^۱.

گفتم : تو میگوئی : « که من از عمر داناتم » پس چطور از عمر پیروی می کنی ؟

و در جایی که خود عمر اقرار می کند که من متعه را حرام می کنم و رسول الله (ص)

آن را حلال کرده و آیه قرآن هم بر جواز آن دلالت دارد ، تو قرآن و سنت رسول

(ص) را کنار می گذاری و به حرف عمر گوش می دهی و از او پیروی می کنی ؟

محمد ساکت شد و سکوت او علامت تصدیق و اقرار بود ، مخصوصاً نسبت بهخ

این مسئله چون انگیزه خارجی هم داشت ، غریزه جنسی در او بهخ هیجان آمده و بود

و دارای همسر هم نبود، لذا من دنباله بحث به او پیشنهاد کردم چه مانعی دارد که

بنابراین من و تویک زنی را به عنوان متعه بگیریم ، و در صورتی که مطلب چنین

است چرا ما از این لذت محروم باشیم ؟

محمد سرش را تکانی داد و در حالی که لبخند رضا بر لب داشت با این پیشنهاد

موافقت کرد .

من هم موقعیت را معتنم شمردم و به او وعده دادم که برای او متعه ای تهیه کنم ، و

تمام منظور من از این برنامه این بود که ترس او را از نظر مخالفت با مردم و افکار

عمومی بشکنم البته او با من شرط کرد که این جریان به صورت یک سری بین من و

او پنهان باشد و به کسی نگویم، حتی نام او را هم به آن زن معرفی نکنم .

^۱ - مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۵۲ و ج ۳ ص ۳۲۵

من فوراً خودم را به یکی از زنهای مسیحی که در بصره بودند و از طرف وزارت مستعمرات بریتانیا برای فاسد کردن جوانان مسلمان استخدام شدم بردند، رساندم، اصل جریان را به او گفتم، و او را صفیه نام گذاری کردم و در روز معین بعنوان یک زن مسلمان بی مانع او را به خانه محمد بن عبد الوهاب بردم خانه خالی بود من با محمد دو نفری صیغه متعه را خواندیم و محمد برای مدت یک هفته این زن را صیغه کرد و مقداری پول هم به عنوان مهریه او تعیین نمود البته در این یک هفته من دستورات لازم را به صفیه داده بودم، او از داخل و من از خارج در توجیه محمد بن عبد الوهاب مشغول بودیم.

خلاصه صفیه توانست با عشوه بازی ها بطور کامل دل محمد را ببرد شیرینی مخالفت مذهب و دینش را در سایه اجتهاد استبدادی و استقلال نظر را در سایه اجتهاد استبدادی و استقلال نظرو بی بند وباری فکر به او بچشاند سه روز بود که صفیه در خانه محمد بود، در روز سوم بین من و محمد بحثی راجع به حرمت شراب در گرفت.

من گفتم: شراب حرام نیست، و هر چه او در حرمت شراب به آیات و احادیث استدلال می کرد او را رد می کردم، تا اینکه آخر الامر گفتم این مطلب مسلم است که معاویه و یزید و خلفای بنی امیه و بنی العباس همه شراب میخوردند آیا ممکن است که بگوئیم همه اینها گمراه بودند؟ و تو درست می گوئی؟ شبیه ای نیست که آنها کتاب خدا و سنت رسول (ص) را بهتر می فهمیدند، و آنها از آیات تحریم را

نفهمیده بودند بلکه آنها از این آیات و احادیث کراهت را درک می کردند ، و گذشته از این در کتاب های تورات و انجیل شراب را مباح دانسته اند ، آیا معقول است که در دین شراب حرام باشد ؟ و در دین دیگر حلال ؟ در حالی که همه ادیان از طرف یک خدا نازل شده است گذشته از همه اینها در حدیث آمده : تا وقتی که این آیه نازل شد : « قهل انتم متتهون »^۱ آیا شما نهی کرده نشدند - عمر شراب می خورد و اگر شراب حرام بود پس باید پیغمبر (ص) عمر را عقاب کند عدم عقاب پیغمبر (ص) دلیل حلال بودن شرب خمر است .

سخنان من کاملا در قلب محمد جا گرفت تا بجائی که خودش در مقام تایید من این جمله را گفت : « انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوه »^۲ شیطان تصمیم دارد بسبب شراب خواری و قمار بازی بین شما و دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و بیر پا داری نماز باز بدارد - پس اگر شراب مستی ایجاد نکند این امور انجام نمی گیرد، پس در صورتی که شراب مسکر نباشد حرام نیست .

من صفیه را از جریان مذاکره مان در مورد شرب خمر آگاه کردم و به او گوشزد نمودم امشب هر طور شده مقداری شراب فراهم کن و در اختیار او بگذار، صفیه مطلب را عملی کرد، و فردای آن روز به من خبر داد و آنچنان مست شد که عریده می کشید، و تا صبح در حال مستی بسر می برد صبح محمد را در کمال ضعف و بی حالی

^۱-سوره مائده آیه ۹۱

^۲-سوره مائده آیه ۹۱

ملاقات کردم ، خلاصه من وصفیه کاملاً سرنوشت او را به دست گرفته بودیم ، آن روز مکرر این گفتار طلائین وزیر مستعمرات را که در هنگام خداحافظی به من گفته بود بیاد می آوردم که گفت : « ما اسپانیار از کفار (مسلمین) فقط بسبب شراب و فحشاء پس گرفتیم، و امیدواریم بتوانیم تمام بلاد رابا این دو قدرت نیرومند بدست آوریم» .

باز در یکی از روزها با محمد در مورد در روزه گفتگو کردم و گفتم قرآن می گوید : « و ان تصوموا اخیرلکم»^۱ - روزه بگیرید - برای شما بهتر است و - قرآن نگفته روزه بر شما واجب است و پس روزه به نظر اسلام مستحب است و واجب نیست در اینجا محمد مقاومت فکری نشان داد و گفت مثل اینکه تو تصمیم داری مرا از دینم خارج کنی .»

من گفتم : چه میگوئی ؟ دین ، عبارتست از صفای دل و پاکی طینت و روح ، بقیه چیزی نیست ، مگر پیغمبر (ص) نگفته : «الدین الحب» - دین فقط دوستی است - و نیز خدادار قرآن فرموده « و اعبدربک حتی یا بیک الیقین » پروردگارت را تا هنگامی که عبادت کن که برای تو یقین حاصل شود - پس هرگاه برای انسان یقین به خدا و روز قیامت حاصل شود و قلب انسان پاک گردد او بهترین مردم است .

ولی در برابر این کلمات محمد سرش را بصورت علامت نفی تکان داد وزیر بار این حرف ها نرفت .

^۱ -سوره بقره آیه ، ۱۸۴

در یک روز دیگر به او گفتم : نماز واجب نیست ، گفت چطور ؟ گفتم خدا در قرآن می گوید : « و اقم الصلوه لذكری »^۱ - نماز را بخاط ذکر من بر پادار - پس مقصود از نماز یاد خدا است بنابراین اگر کسی مرتب به یاد خدا باشد لازم نیست نماز بخواند .

محمد گفت : آری من هم شنیدم که بعضی از علماء در اوقات نماز بجای نماز ذکر خدا را می گفتند از این کلام او خیلی خوشحال شدم و خلاصه چنین دیدم که کاملاً بر عقل او مسلط شده ام ، بعد از این گفتگو متوجه شدم که محمد دیگر نماز نمی خواند ، مخصوصاً صبح ها بیشتر نمازش را ترک می کرد و هرگاه شبها با هم بودیم چون تا بعد از نیمه های شب نشین ما ادامه داشت و با هم مشغول گفتگو بودیم ، دیگر صبح حال نداشت که برای نماز برخیزد و آن روز صبح نماز نمی خواند .

خلاصه به همین ترتیب کم کم ردای ایمان را از دوش محمد می کشیدم ، در یکی از روزها تصمیم گرفتم در مورد پیغمبر (ص) شبهه ای در دل او ایجاد کنم ولی شدیداً به من عتاب کرد اگر دو مرتبه در پیرامون این مطلب با من صحبت کردی دیگر علاقه دوستی و من با تو قطع می شود و من از این ترش روئی او خیلی ترسیدم : نکن تمام رشته های من باز شود دیگر از آن به بعد اطراف پیغمبر (ص) سخن نگفتم ، ولی توانستم او را وادار کنم که غیر از طریق سنی و شیعه یک آئین سومی را به عنوان اسلام راستین تاسیس کند و او هم برحسب غرور و خودخواهی که داشت قبول کرد، صفیه کاملاً دل محمد را ربوده بود و لذا بعد از پایان آن هفته محمد در

^۱ -سوره طه آیه ۱۴

دفعات مکرر به سراغ صفیه میرفت و او را متعه می نمود، و لذا با کمک صفیه که به صورت یک محبوبه دائمی محمد در آمده بود توانستم کاملاً افسار او را بدست بگیرم و به طرف هدف بکشم.

در یکی از روزها به محمد گفتم آیا درست است که می گویند پیغمبر (ص) بین یارانش برادری ایجاد کرد؟ گفت: بلی گفتم: آیا احکام اسلام مخصوص آن زمان بود؟ یا برای همیشه قابل اجرا است؟ گفت: بلکه برای همیشه قابل اجرا است چون پیغمبر (ص) گفته: «حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او نیز تا قیامت حرام».

گفتم پس سزاوار است الان من و تو با هم عقد برادری ببندیم محمد قبول کرد، و از آن روز به بعد من و همه جابه عنوان برادر در سفر و حضر با او بودم و این درختی که کاشته بودم مرتب آبیاری می کردم برای روزی که از میوه آن نتیجه بگیرم، و شرح فعالیت و برنامه کارم را در هر ماه مرتب به وزارتخانه گزارش می دادم، و در جواب هائی که از وزارتخانه می رسید مرا تشجیع و تشویق به ادامه این برنامه می کردند و در سیر بسوی هدف با سرعت پیش میرفتم، و محمد را با خود می بردم، و در کوچکترین لحظه ای که از او جدا نمی شدم، و عمده کار من این بود که روح استقلال طلبی و آزادی خواهی را در او تقویت کنم و بر حالت تردید او نسبت به مبانی اسلام بیافزایم، و همواره او را به یک آینده درخشان و آیته روشن که بتواند قیادت اجتماعی را به دست بگیرد مزده می دادم.

در یکی از روزهای به او گفتم که من در شب گذشته پیغمبر (ص) را در خواب دیدم پیغمبر (ص) را با آن خصوصیتی که در مورد آن حضرت از منبری ها و گویندگان مذهبی شنیده بودم برای او وصف کردم ، گفتم : در خواب دیدم پیغمبر (ص) بر روی تختی نشسته و اطراف او عده ای از علماء و دانشمندان بودند که در من آنها را نمی شناختم ، در این هنگام تو داخل شدی در حالی که در صورتت نور تابناکی می درخشید ، پیغمبر(ص) به احترام تو از جا حرکت کرده و بین دو چشم تو را بوسید و به تو فرمود: ای محمد تو هم نام من و وارث علم من و جانشین منی ، گفتمی : یا رسول الله من می ترسم علم و فهم خودم را از قرآن برمردم اظهار کنم ، پیغمبر(ص) فرمود : نترس، تو بالاتر و برتر از همه هستی» .

وقتی این خواب ساختگی را برای محمد نقل کردم و شنیدم نزدیک بود از خوشحالی پرواز کند ، و فکر می کنم : از آن روز محمد بن عبدالوهاب تصمیم گرفت مرام خود را اظهار کند .

یادداشت ۵

در اوقاتی که در بصره به برنامه محمد بن عبدالوهاب اشتغال داشتم ، در طی ابلاغی که از لندن رسید مامور شدم به طرف کربلا و نجف بروم .

این دو شهر مورد توجه شیعیان جهان و مرکز روحانیت شیعه است و این دو شهر داستانی دارد.

اما نجف: شهری است که به مناسبت دفن علی (ع) خلیفه چهارم پیغمبر(ص) از نظر اهل سنت و خلیفه اول پیغمبر(ص) از نظر شیعه تشکیل شده و در یک فرسخی نجف شهری است بنام کوفه که در آن شهر مرکز حکومت علی (ع) بوده است و هنگامی که علی (ع) کشته شد پسرانش حسن (ع) و حسین (ع) او را خارج کوفه در این مکانی که الان نجف نامیده می شود دفن کردند و از این روز این محل کم کم آباد گردید، و هر چه نجف آباد شد کوفه خراب تر می گردید.

در نجف عده ای از علماء شیعه هستند و آنجا خانه ها و مدارس و بازارهایی دارد، و الان مرکز علماء شیعه نجف است حکومت عثمانی در آستانه از حوزه علمیه نجف وحشت دارد و در برابر آنها اظهار کرنش و احترام می کند به چند جهت:

۱- اینکه دولت ایران شیعه است، و تقریباً تسلیم دست آنها است و اگر بنا شد دولت عثمانی بخواهد نسبت به آنها کوچکترین اهانت و یا بی توجهی کند در وخامت اوضاع روابط ایران و عثمانی موثر خواهد بود تا بجائی که ممکن است کوچکترین اهانت به علماء نجف به جنگ بین دو کشور منجر گردد.

۲- اطراف نجف عشایر و قبایل زیادی هستند که تحت فرمان مراجع و رهبران دینی نجف می باشند، و البته آن عشایر و تمام مسلح اند، هر چند اسلحه آنها

چندان منظم و نیرومند نیست ولی در هر حال در موقع بروز اغتشاش اینها خود یک نیروی مقاوم در برابر دولت اند .

۳- این علماء مراجع و رهبران دینی عموم شیعیان جهان در ایران ، هند، افریقا ، کشورهای عربی بحساب می آیند. و اگر بنا شد دولت کوچکترین اهانت و گستاخی نسبت به آنها بنماید، تمام شیعیان از همه طرف خواهند شورید .

و اما داستان «کربلا» شهری است که از روز کشته شدن حسین بن علی (ع) سبط پیغمبر(ص) و پسر فاطمه (س) تشکیل شده ، اهل عراق حسین (ع) را دعوت می کردند که از حجاز و مدینه بطرف آنها بیاید تا او را خلیفه قرار دهند و هنگامی که در مقام اجابت دعوت آنها حسین (ع) و اهل بیتش به زمین کربلا از کوفه دوازده فرسخ فاصله دارد، رسید اهل کوفه از او برگشتند ، و بفرمان یزید بن معاویه (حاکم اموی در شام) علیه او قیام کردند حسین (ع) با یاران اندکش قهرمانانه با آنها جنگید، تا خود و کسانی کشته شدند ، و لشگر اموی در این پیکار منتهای قساوت و پستی را اجراء کردند، و از آن زمان به بعد شیعیان جهان این شهر و مدفن حسین (ع) را بزرگترین مرکز روحی و معنوی خود گرفته و از همه طرف به قصد زیارت به آنجا هجوم می آورند ، و مادر مسیحیت برنامه ای نظیر آنرا نداریم .

این شهر کربلا هم نیز دارای مدارس زیادی است و عدده از علمای شیعه در آنجا اقامت دارند ، و تقریباً علمای کربلا و نجف در پشتیبان یکدیگر و هم هدف اند ، دو محل مرکز علمی جهانی برای شیعه بحساب می آید.

بنابر اجرای ماموریت من از بصره به بغداد آمدم بغداد مرکز حاکمی بودند که از طرف دولت عثمانی برای حکومت عراق نصب شده بود ، از آنجا بطرف حله رفتم ، حله شهری است که در ساحل فرات قرار گرفته است .

فرات و دجله : دو نهر بزرگی هستند که از کوههای تکریه سرچشمه می گیرند و سرزمین عراق را می شکافند و در دریا ریزند ، البته کشاورزی عراق و رفاه مردم آن مرز وبوم به این دو نهر بستگی دارد .

هنگامی که من به لندن برگشتم و به وزارت مستعمرات گوشزد کردم که نقشه ای طرح کنند برای اینکه مجرای این دو نهر را بدست بگیرند ، زیرا این عالی ترین برنامه ای است که می تواند عراق را تسلیم کند .

از حله به نجف رفتم به صورت یک تاجر آذربایجانی وارد نجف شدم با علماء و رجال دینی نجف الفت برقرار کردم با آنها رفت و آمد می نمودم و مجالس درس آنان را حاضر می شدم از شدت تقوا و پاک دامنی و صفای روح و فطری بودن علم و دانش آنها در شگفت بودم ، ولی متوجه شدم که آنها نسبت به موقعیت زمان توجهی ندارند و در مورد تجدید وضع خود فکر نمی کنند، در آنها چند جهت دیدم:

۱ - با دولت عثمانی ، شدیداً دشمن بودند از دو جهت : یکی اینکه دولت سنی بود و آنها شیعه ، دوم اینکه دولت عثمانی خفقانی به وجود آورده بود که جلو آزادی های آنها را گرفته بود ، تا آنجا که به آنها اجازه نمی داد به قدرت

و نفوذ خودشان توجه کنند و در مورد خلاصی و نجات از این خفتان
بیانیدند .

۲ - تمام نیرو و انرژی آنها صرفا در علوم دین مصرف می شد و علوم مادی را
بکلی ترک کرده بودند .

۳ - در شئون سیاسی دنیا فکر نمی کردند و نمی دانستند در اطراف آنها چه
میگذرد.

من با خود می گفتم این بیچاره ها چقدر در خواب و غلفت بسر می برند در حالی
که دنیا بیدار است ^۱ .

البته من مکرر درصدد بر آمدم که علماء نجف را علیه دولت عثمانی تحریک کنم ،
ولی آنها از من شنوایی نداشتند و بعضی از آنها مرا مسخره می کردند ، گویا من می
گویم دنیا را خراب کنید ، آنها حکومت عثمانی را چنان می دیدند که یک قدرت
ریشه دار غیرقابل حرکتی است که نمی شود انرا تکان داد، مگر زمانی که امام زمان
(ع) ظهور کند .

ولی امر و امام زمان نزد شیعیان امام دوازدهم آنها از فرزندان پیغمبر(ص) است که
۲۵۵ سال بعد از ظهور حکومت اسلامی مخفی شده و تا هم اکنون زنده و غایب

^۱ -البته این نظریات یک جاسوس بیگانه است که از داخل اوضاع روحانیت بی خبر بوده است و این هم دلالت بر
قدرت و عظمت روحانیت شیعه میکند که یک بیگانه با تمام مهارت های جاسوی خود نمی تواند به اسرار آنها پی
برد، والا بزرگترین دلیل بر بیداری علماء شیعه در آن زمان فتوایی بود که مقارن همین اوقات از مرجع بزرگ مرحوم
آیه الله حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه در مورد حرمت تباکو صادر شد، و نقشه استعماری بریتانیا را در
خصوص کشور ایران نقش بر آبد کرد .

است و رد یک زمان خاصی در آینده ظهور می کند و دنیا را پراز عدل و داد می نماید ، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد .

من به یکی از آنها گفتم مگر واجب نیست همچنانکه پیغمبر اسلام ظلم را ریشه کن کرد شما باستم مبارزه کنید ؟

گفت : او پیغمبر پیغمبر(ص) بود و خدا او را غیب مدد می کرد .

گفتم شما هر حرکت کنید ، خداشمار را هم غیبت کمک خواهد کرد مگر نه اینستکه قرآن می گوید : « ان تنصرو الله ینصرکم »^۱ اگر خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می کند .

به من پاسخ داد : تو مرد تاجری هستی ، عقلت به این چیزها نمی رسد.

مرقد امام علی (ع) به انواع زینت ها مزین است ، حرم بسیار زیبایی دارد که بر فراز آن قبه طلائی و می درخشد و دارای دو مناره طلا است و شیعیان روز بروز بر زیبایی و زینت آنجایی افزایند ، و به طور اجتماع در آنجا نماز می خوانند ، و ضریحی که دو را دو قبر آن حضرت قرار دارد ، می بوسند بر امام (ع) سلام می کنند ، و هنگام داخل شدن از او اذن می گیرند ، دوررادر حرم را صحن بزرگی احاطه کرده که اطراف آن غرفه های زیادی است ، زوار و طلاب در آنجا ساکن اند .

در کربلا حرم نجف دو حرم است یکی حرم حسین (ع) و دیگر حرم عباس (ع) و او برادر حسین (ع) است و با او در کربلا کشته شد ، شیعیان در کربلا هم در این دو

^۱ -سوره محمد آیه ۷

حرم اعمالی را که در حرم علی (ع) انجام می دادند انجام می دهند کربلا از نظر آب و هوا بهتر از نجف است ، زیرا اطراف شهر را باغستان ها و نهرهای جاری محاصره کرده .

در این مسافرت که به طرف عراق رفتم وضع اسف باری مشاهده کردم حکومت و استانداری که از طرف آستانه نصب شده بود مرد مستبد نادانی بود که هر طور می خواست حکم می کرد و گویا مردم غلام و کنیزوایند ، و ملت هم بطور عمومی از او ناراضی بودند، اما شیعیان ناراضی بودند بخاطر اینکه حکومت جلو آزادی های آنها را گرفته و بود و آنها را در خفقان شدیدی گرفتار بودند .

اما سنی ها ناراضی بودند بخاطر اینکه آنها عرب اصیل بودند ، و حاضر نبودند با وجود اشراف و بزرگانی که در بین خود داشتند و زیر بار حکومت یک فرد ترک بروند .

شهرها خراب ، مردم در شهرها در کثافت و وضع میکرب باری زندگی می کردند ، راه ها نامین بودند ، و جمعیت های راهزن در بین راهها به کاروانها دستبرد می زدند ، و لذا غالبا کاروانیان با شرطه و ژاندارم محافظ و مسلح حرکت می کردند .

دشمنی ها و نزاع های شدید بین عشایر و قبایل برقرار بود و در روزی نبوده عشیره و قبیله ای به عشیره دیگر نتازد و قتل و غارت راه نیاندازد.

جهل و بی سوادی به صورت وحشتناکی بر مردم حاکم بود و وضع جهل و بی سوادی آن سامان مرا به یاد دورانی می انداخت که یهود بر کشور ما مسلط بود .

به استثناء طلاب و شخصیت‌های مذهبی در نجف و کربلا وعده معدودی که با آنها مرتبط بودند و در هر هزار نفر یک نویسنده و خواننده یافت نمی شد.

مدت چهار ماه من در نجف و کربلا ماندم ، و در نجف به بیماری شدیدی دچار شدم که از زندگی مایوس گردیدم ، کسالت من حدود سه هفته طول کشید، به طبیعی که در آنجا بود مراجعه کردم بعضی داروهائی که برای من تجویز کرد و با استعمال داروها کم کم رو به بهبودی گذاردم و بیماری در فصل تابستان بر من عارضی شد و تابستان بسیار گرم بود من در ایام بیماریم در یک زیرزمینی که آن را «سرداب» می گویند ساکن بودم و صاحب خانه ای که از او اطاقی اجاره کرده بودم ، در این مدت به امید که پداهش خوبی به او بدهم از من پرستاری می کرد و برایم غذا و دوا تهیه می نمود، و اظهار می کرد که قربه الی الله مرا خدمت می کند ، چون من زائر امیرالمومنین (ع) هستم .

در روزهای اول بیماریم فقط غذایم آب جوجه بود، سپس طیب تجویز کرد که مقداری از گوشت آنرا بخورم، و در اواخر بیماریم طیب دستور داده مقداری برنج یا مرغ میل کنم ، هنگامی ک مرضم بهبود یافت از نجف به بغداد رفتم ، و گزارش مفصلی از مشاهداتم در نجف و کربلا وحله و بعداد تهیه کردم که یکصد صفحه بود ، و گزارش را به نماینده وزارت مستعمرات در بغداد تسلیم نمودم و منتظر ماندم ابلاغ وزارتخانه برسد، که ایا در عراق بمانم یا در لندن برگردم البته خیلی شائق بودم که به لندن برگردم ، زیرا دوران غربت خیلی طول کشیده بود و برای وطن وزن و فرزندم

دلم تنگ شده بود، مخصوصا خیلی شائق بودم که هر چه زود تر فرزن یک دانه عزیزم (رسبوتین) را که هنوز مرا ندیده ملاقات کنم ، و لذا ضمن گزارش از وزارتخانه مرخصی خواستم که به من اجازه بدهند برای یک مدتی به وطن برگردم چون دوران سفر من به عراق و غربتم خیلی طولانی شده و سه سال طول کشیده بود، نماینده وزارت مستعمرات در بغداد به من گفت همین جا بمان و از بغداد خارج نشو تا جواب بیاید، من هم اطاقی در یکی از کاروانسراهای ساحل دجله اجاره کردم و در آنجا ماندم تا درمورد من گمان بد نبرند ، در طول اقامتم در بغداد روی این مطلب خیلی توجه داشتم که چقدر فرق است بین اوضاع پایتخت مملکت عثمانی و بین اوضاع یک شهر ، گویا ترکها معتقدند که عراق را بکوبند ، زیرا اینها عرب اند و حکومت از شر اینها مامون نیست از روزی که از بصره خارج شده بودم و در مورد محمد بن عبد الوهاب خیلی نگران بودم ، و می ترسیدم از آن روشی که من جلو او گذارده ام منحرف شود زیرا او خیلی متلون و عصبانی بود و زود وضعش دگرگون می شد، و همواره من وحشت داشتم نکنند، با یک تحول و دگرگونی محمد بن عبدالوهاب تمام زحمات من هدر رود.

هنگامی که می خواستم از او جدا شوم تصمیم داشتم که به آستانه پایتخت عثمانی بروم ، ولی من او را مانع شدم و گفتم اوضاع آنجا شدیداً سانسور است و ممکن است تو چیزی از عقاید خودت بگوئی و تو را تکفیر کنند و به قتل برسانند ، این مطلب را به من به او اظهار کردم ولی در واقع ترس من از جای دیگر بود و آن اینکه

نکند او به بعضی از علماء مصادف شود و آن عالم کجی و انحراف او را اصلاح کند و او را در طریق اهل سنت استوار سازد، و تمام رنجهای من از بین ببرد.

خلاصه چون دیدم تصمیم دارد در بصره نماند، به او پیشنهاد کردم که به طرف اصفهان و شیراز برود.

چون این دو شهر زیبا و خوش آب و هوا است، و اهالی آنجا شیعه اند، و خیلی بعید بود که شیعیان بتوانند در محمد اثر بگذارند، و از این جهت نسبت به انحراف او از مسیری که خودم تعیین کرده بودم خاطر جمع بودم.

هنگامی که می خواستم از محمد جدا شوم به او گفتم ایا تو به تقیه ایمان داری؟ گفت: اری، چون یکی از اصحاب پیغمبر(ص) (گمان میکنم گفت مقداد) در آن هنگامی که در چنگال مشرکین گرفتار بود و پدر و مادرش را کشتند، او تقیه کرد و برای نجات خود اظهار شرک نمود.

گفتم پس تو اگر آنجا رفتی از شیعیان تقیه کن، و به آنها اظهار نکن که تو از اهل سنت هستی، تا برای تو ناراحتی پیش نیاید، و از آب و هوا زیبایی آن شهرها استفاده کن.

در هنگام خداحافظی مقداری پول به محمد بعنوان زکات جهت توشه و خرج سفر دادم (زکات یک نوع مالیاتی است که مسلمان ها جهت صرف در مصالح اسلام و مسلمین می پردازند) و برای او چهارپائی به عنوان مرکب سواری خریدم و به او هدیه کردم، و از او جدا شدم.

از آن وقت به بعد نفهمیدم محمد به کجا رفت و چه شد، با یکدیگر قرار گذاشتیم هرگاه یکی از ما دو نفر به بصره مراجعت کرد و نخواست آنجا بماند، و دوست خود را ندید، نامه ای نرد عبدالرضا(نجار) بسپارد، و در آن نامه بنویسد که کجا می رود و تا رفیقش هم از حال او با خبر باشد.

یادداشت ۶

بعد از مدتی که در بغداد انتظار کشیدم ، ابلاغ وزارتخانه رسید و مرا به لندن احضار کرده بودند .

فورا به طرف لندن براه افتادم و به مجرد ورود به وزارتخانه رفتم با سکرتر و بعضی دیگر از اعضاء وزارتخانه ملاقات کردم و مشاهدات و برنامه های سه ساله خود را با آنها در میان گذاردم ، از سبک فعالیت من بسیار خرسند شدند البته تفصیل برنامه های کارم را قبلا گزارش داده بودم و صفیه معشوقه محمد بن عبد الوهاب هم نیز گزارشاتی داده بود که برنامه های مرا تایید می کرد .

البته وزارتخانه ما را که ماموریت می فرستاد و محل ماموریت افرادی را هم مراقب ما قرار می داد ، و مراقبین من در این سفر گزارشاتی که از وضع کار من رد کرده بودند همه رضایت بخش بود .

سکرتر ورود مرا به وزیر خبر داد و برای ملاقات من با وزیر دقت تعیین کرد با وزیر در دفتر مخصوصش ملاقات کردم فوق العاده از من احترام کرد و مرا مورد تحسین قرار داد، برخورد وزیر این مرتبه با دفعه قبل که از مسافرت آستانه برگشته بودم خیلی تفاوت داشت ، و خلاصه آنچه اظهار کرد که من در قلب او جا گرفته ام .

از اینکه بر عنصری مانند «محمد بن عبد الوهاب» دست یافته ام خیلی اظهار خوشوقتی کرد و گفت چنین فردی گمشده وزارتخانه بود و تاکید کرد که مبدا او از دست بدهی و طور خواست با او قرارداد کار را محکم کن و اگر در تمام این زحماتی که متحمل شدی هیچ نتیجه‌ای نبرده باشی جز اینکه براین شخص دست یافتی ارزش دارد .

من اظهار کردم هم اکنون نگرانم که سرنوشت محمد به کجا انجامید، وزیر گفت مطمئن باش او هم اکنون در همان مسیری است که توجلو پای او گذارده ای ، کارمندها در اصفهان با او برخورد کرده اند و به وزارتخانه گزارش داده اند که او بروش خود استوار است .

من با خود گفتم چطور محمد اسرار خود با دیگری در میان گذارده است و وهیبت وزیر مانع بود که این مطلب را از او بپرسم ، ولی هنگامی که بعدا به محمد برخورد اظهار کرد که در اصفهان من به شخصی برخورد کردم بنام عبدالکریم و به من گفت من برادر رفیق تو محمد^۱ هستم که در بصره با تو طرح دوستی ریخته است و از این

^۱محمد اسم مستعار مستر همفری بوده است

طریق آن عبدالکریم نام که او هم از کارمندان وزارتخانه بوده توانسته بر اسرار محمد دست بیابد، و محمد بن عبدالوهاب اظهار داشت که صفیه در اصفهان به او ملحق شده و او را دو ماهه صیغه کرده است و از اصفهان به شیراز رفته و رفیقش «عبدالکریم» با او همراه بوده و در شیراز عبدالکریم برای او یک متعه بنام «آسیه» تهیه کرده، آسیه از صفیه زیباتر بوده است و مدتی هم با او در شیراز بسر برده و در نتیجه تحقیقات معلوم شد که عبدالکریم اسم مستعار یکی از مسیحیان جلفا است که او از کارمندان وزارتخانه است و آسیه یک زن یهودی بوده و در شیراز که او هم از مستخدمین وزارت مستعمرات بوده .

خلاصه تسلط ما چهار نفر بر محمد بن عبد الوهاب او را بطور کامل برای اجرای هدف وزارتخانه پخته بود.

پس از اینکه اوضاع و احوال کارم را در نزد وزیر و سکرتر و دو نفر دیگر که آنها را نمی شناختم و تا آن روز ندیده بودم شرح دادم به من ابلاغ کرد که تو منصب مهمی در وزارتخانه با این فعالیت حائز شدی ، و نسبت به همکاران خود مقام اول و ممتاز را دارا هستی .

و اضافه کرد : به سکرتر دستور دادم که بعضی از اسرار دولت را که در اجرای برنامه تو موثر است دراختیارات بگذارد سپس به من ده روز مرخصی دادند ، که نزد زن و فرزند خود باشم .

از وزارتخانه خارج شدم و به خانه ام رفتم ، از دیدار فرزند کوچکی که شباهت زیادی به من داشت و تا اندازه ای می توانست شیرین زبان کند خوشوقت شدم ، او راه میرفت گویا پاره ای از جان من است که در برابر چشمانم نمایان شده خوش ترین لحظات من این ده روز بود که در کنار زن و فرزندم می گذراندم ، و در این چچند روز به دیدار عمه پیرزنم که لحظات آخرش را می گذراند نائل شدم و دیدار او را این چند روز برای من خیلی ارزنده بود ، زیرا او بعد از این ملاقات هنگامی که به ماموریت سوم خود رفته بودم از دنیا رفت ، و مرگ او در روح من شکستی ایجاد کرد.

مدت ده روز به زودی پایان یافت، آن چنانکه گویا یک روز بوده است ، البته روزگار خوشی زودگذر است ، برخلاف روزگار تلخ که یک ساعت آن همچون قرنی می گذرد، در اینجا هنگام بیماریم را در نجف یادآور شدم که یک روز آن در من به اندازه یک سال می گذشت ، و تلخی آن روزها همواره زیر دندان من است ، بطوریکه لذت ها و خوشی های زیاد ایام زندگی ان تلخی و مرارت را هنوز جبران نکرده است .

بعد از پایان ده روز به وزارتخانه مراجعه کردم ، با صورت بازو توجه و احترام خاص سکرتر روبرو شدم ، دستم را آنچنان به گرمی فشرد که برادری به تمام معنی از آن قابل احساس بود.

به من گفت : وزیر شخصا به من دستور داده که دو سر بزرگ از اسرار مهم دولت را در اختیارات بگذارم ممکن است در آینده برای اجرای برنامه ها مفید باشد ، و بدان که این دو سر را در تمام مملکت جز یک عده اندک که مورد اعتمادند دیگری خبر ندارد.

سپس دست مرا گرفت و مرا وادار کرد یکی از اطاق های وزارتخانه نمود، در این اطاق منظره عجیبی دیدم :

دورادور اطاق ده نفر نشسته بودند ، یکی از آنها به لباس سلطان عثمانی بود که هم ترکی صحبت می کرد و هم انگلیسی دومی به قیافه شیخ الاسلام سنی ها در آستانه سومی در چهره پادشاه ایران ، و چهارمی در لباس عالم شیعه ، و این دو نفر به زبان فارسی و انگلیسی صحبت می کردند ، و کنار هر یک از اینها یک منشی و نویسنده بود .

این چهار نفر با این چهار قیافه کسانی بودند که مجموع گزارشاتی که کارمندان و جاسوسان وزارتخانه در این کشورهای مختلف جمع آوری می کردند و مربوط به اینها بود ، نزد آنان جمع می شد.

هر یک از این چهار نفر مجموعه ای از معلومات وزارتخانه بودند که درباره آن مورد اصل تا آن زمان تهیه شده بود .

سکرتتر به من گفت اینها مثال های اشخاص اصلی این قیافه ها هستند ، و ما اینها را عین آن اشخاص ساخته ایم تا بفهمیم آنان چگونه فکر می کنند ، و سطح اندیشه و سیاست آنها در چه حد است ، و گفت اگر مایلی آزمایش کن .

فرض کن الان با یک عالم شیعی روبرو شدی هر چه می خواهی از این شخص که به قیافه او است سوال کن .

گفتم : بسیار خوب، به مثال عالم شیعه گفتم : آقا آیا جایز است که ما با حکومت عثمانی جنگ کنیم ، چون این حکومت یک سنی متعصب است؟ آن مثال اظهار داشت : از این جهت که حکومت سنی است جنگ با او درست نیست ، زیرا مسلمانان همه با هم برادرند ، فقط از این جهت باید با حکومت مبارزه کرد : که حقوق و حدود اسلام و مسلمین را تضییع کرده و شئون ملت و امت مسلمان را پایمال می کند ما باید با او جنایت دست کشید ما هم مبارزه را ترک می کنیم .

گفتم : اقا ، آیا یک یهود و انصاری نجس اند ؟ یا نه ؟ گفت : آری ، اینها نجس اند و اجتناب و از آنها واجب است .

گفتم : اقا ، مگر نظافت از ایمان نیست ؟ پس چرا رهگذرها و صحن شریف و مدارس این قدر کثیف است ؟

گفت : چه باید کرد ؟ دچار کم آبی هستیم و حکومت هم نسبت به بهداشت عمومی اقدام نمی کند .

شگفتا . تمام این مسائل را من از یک عالم شیعی در نجف پرسیده بودم و او عین همین جوابها را گفت ، بدون کم و زیاد فقط این مثال و بدل یک جمله اضافه کرد :
وآن اینکه :

حکومت نسب به بهداشت عمومی اقدام نمی کند « این جمله را از آن عالم اصلی در نجف نگفت ، این بدل به زبان فارسی صحبت می کرد درست عین علماء شیعه در نجف که به زبان فارسی صحبت می کردند .

سکرتتر گفت اگر با این سه نفر دیگر هم صحبت کنی آنها را کاملاً مطابق با اصل خواهی یافت ، و اگر تو این افراد اصلی را دیده باشی می توانی اینها را آزمایش کنی .

گفتم من به طرز تفکر شیخ الاسلام آشنائی دارم ، زیرا در آستانه استادم « شیخ احمد افندم» از او زیاد مطلب نقل می کرد سکرتتر گفت : بسیار خوب. بفرما و صحبت کن .

من نزد بدل و مثال شیخ الاسلام نشستم ، گفتم : جناب افندم آیا اطاعت سلطان واجب است ؟ گفت : آری فرزندان اطاعت سلطان مثل اطاعت خدا و رسول واجب است .

گفتم : جناب افندم . به چه دلیل ؟ گفت : آیا این آیه را نشینده ای که خدا می فرماید : « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم »^۱ اطاعت کنید خدا را او و اطاعت کنید رسول خدا و صاحبان فرمان را -

گفتم : جناب افندم . اگر بنا باشد هر سلطان و صاحب قدرتی اولی الامر و صاحب فرمانی باشد که اطاعت او از طرف خدا واجب است ، چطور ممکن است خدا مردم را به اطاعت افراد فاسق و جنایت گری هم چون یزید بن معاویه فرمان دهد، که پسر پیغمبر(ص) را می کشد و مردم مدینه را قتل عام می کند و لشگر جرارش به نوامیس مسلمان ها تجاوز می کنند و چگونه خدا فرمان می دهد که مردم مطیع شخص فاسق و شراب خواری هم چون ولید بن عبدالملک باشند ؟

گفت : فرزندم ، یزید خلیفه پیغمبر(ص) و امیرالمومنین زمان بود در کشتن حسین (ع) اشتباه کرد و بعد توبه نمود ، و نسبت به قتل و غارت مدینه : اهالی آنجا استحقاق این کشتار خونین را داشتند ، زیرا علیه حکومت وقت طغیان کرده بودند و باید یزید آنها را می کشت و منکوب می کرد و اما ولید هم که شرابخوار بود ، اشکالی نداشت . چون شراب را با آب ممزوج می کرد و می خورد، و این در شریعت اسلام جایز است .

من این مطلب را از شیخ احمد افندم پرسیده بودم و او هم عین همین جواب ها را با مختصر اختلافی داد .

^۱ -سوره نساء آیه ۵۹

من به سکرتر گفتم : فایده این مثالها چیست ؟ که اینجا درست کرده اید ، گفت : این بدل ها نیامده و مظهر فکر سیاست شخصیت‌های سیاسی و دینی مسلمین اند همچنانکه اگر بخواهیم با لشگری مقابل شویم و بطرف دشمن سیاه بفرستیم که جلو او راسد کند اول باید مسیر سپاه دشمن را کاملا معلوم کنیم ، ما باید طرز سیاست و سطح فکر شخصیت‌های سیاسی مسلمانان را بدانیم ، تا بتوانیم در برابر نقشه های سیاسی آنها نقشه طرح کنیم و فعالیت های سیاسی آنان را خنثی نمائیم و در امور سیاست و اداره مملکتشان رخنه وارد سازیم ، و باید سطح فکر و طرز استدلال شخصیت های مذهبی را بدانیم که برای رد استدلال آنها جواب هائی تهیه کنیم تا به القاء این شبهات در مغز مسلمانان در عقیده آنها اخلال کنیم .

سپس سکرتر کتاب بزرگی را که در حدود هزار صفحه بود به من داد ، در آن کتاب پیش بینی و نقاط ضعف و نقشه های مختلف و گوناگون در انهدام اساس استقلال مسلمین بود که نتیجه گزارشات مختلف و برخوردهای گوناگون کارمندان و جاسوسان وزارت مستعمرات با مقامات سیاسی و مذهبی مسلمانان بوده است .

من کتاب را به خانه بردم و در طی سه هفته که مرخصی مرا تجدید کرده بودند این کتاب را خواندم و بر حسب امر سکرتر آن را به وزارتخانه برگرداندم ، و در هنگام خواندن کتاب از دقت و ریزه کاری هائی که در تحقیقات وزارتخانه راجع به اوضاع مسلمانان انجا گرفته بود و شگفت بودم ، و صدی هفتاد آنچه نوشته است بود من با چشم در اجتماعات مختلف مسلمانان دیده بودم و اطمینان من به پیش بینی ها و

نقشه های سیاسی دولت زیاد شد یقین کردم همچنانکه در این کتاب پیش بینی شده
امپراطوری عثمانی در کمتر از یک قرن منهدم خواهد شد.

سکرتر اظهار داشت : که غیر از این اطاق در کاخ وزارت اطاق های دیگری است
که در آنجا تمثیل ها بدل هائی مربوط به سایر کشورها مستعمره با کشورهائی که در
شرف استعمارند وجود دارد.

من به سکرتر گفتم : این مثال ها و بدل های کاملاً مطابق با اصل را چگونه تهیه می
کنید ؟ گفت : کارمندان مادر تمام شهرها و ممالک گزارش های مختلف در شئون
گونگون برای ما می فرستند ، گزارشات مربوط به هر مقامی که باشد به بدل و مثال
آن تقدیم می گردد و این بدل و مثال ها متخصص شناخت شئون فکری و سیاسی آن
مقام اصیل اند .

مثلاً مثال پادشاه عثمانی آن چنان برافکار و شئون سیاسی سلطان عثمانی مسلط است
که در این زمینه متخصص است که نزدیک ترین افراد او دارای این خبرویت و تسلط
نیست .

مسلم است وقتی که اطلاعات کافی مربوط به نوع تفکر و سیاست شخصی برای شما
حاصل شد تا آنجا که تمام شبانه روز با افکار و اطلاعاتی که از ناحیه او می رسید
دست به گریبان بودید خواه و ناخواه طرز فکر و استنتاجات شما هم مانند او می شود
و اینجا است که در نتیجه بدل مطابق با اصل خواهد بود سکرتر اظهار داشت . این
سر اول از آن دو سری بود که وزیر دستور داده و در اختیارات بگذارم .

اما سر دوم ، را بعد از یک ماه در اختیارات خواهم گذارد که این کتاب را با دقت و تعمق مطالعه کنی (همان کتاب هزار صفحه) من کتاب را با دقت مطالعه کردم . و نکت های تازه ای راجع به اوضاع محمدی ها از مطالعه این کتاب برایم کشف شد و ضمنا علت انحطاط و سقوط آنها را به دست آوردم و نقاط ضعف مسلمانان را کاملا متوجه شدم همچنانکه نقاط قوت و عوامل نیروبخش آنها برایم روشن شد .
و نیز دانستم چگونه باید نقاط قوت و عوامل نیروبخش آنها را منهدم کرد و به نقاط ضعف تبدیل نمود .

اما نقاط ضعف مسلمانان را که از آن کتاب متوجه شدم از این قرار بود :

- ۱ - اختلاف بین سنی و شیعه و اختلاف بین ملتها و دولتها و اختلاف بین دولت ایران و عثمانی ، و اختلاف بین قبایل و عشایر و اختلاف بین علماء و دولت
- ۲ - کسالت و خمودی ملت مسلمان و فقدان بیماری و توجه
- ۳ - جهل و بی سوادی که عموم اجتماعات مسلمان ها را به استثناء عده کمی فرا گرفته بود .
- ۴ - توجه خاص متدینین به آخرت و بی توجه بودن آنها به دنیا و زندگی دنیا .
- ۵ - استبداد و دیکتاتوری دولتهای اسلامی
- ۶ - امنیت نداشتن راهها و عدم وسائل ارتباط جمعی بین آنان .

۷- فقدان بهداشت عمومی بطوریکه همواره شهرهای مسلمان نشین از میکروب و باو و طاعون مالا مال است .

۸- خرابی و ویرانی ها شهرها و بایر بودن اراضی و سرزمین ها و بسته شدن نهرها و قنات ها و خلاصه نقص کشاورزی .

۹- استبداد رای و مملوک الطوائفی در اداره تمام شئون مملکتهای مسلمان، بطوریکه در بین آنها نه قانون و نه نظام و نه مقیاس و میزانی در کار است و هر کس در راس هر اداره و سازمان خود مختار و خود رای هر چه می خواهد میکند ، البته از نظر ظاهر به قرآن احترام میکنند، ولی قرآن از نظر آنها ارزش قانونیش را از دست داده است.

۱۰- ضعف شدید اقتصاد بطوریکه فقر در تمام شهرها و خانواده ها سرایت کرده است.

۱۱- نداشتن ارتش منظم و وسایل جنگی مجهز و جود اسلحه های کهنه و خراب

۱۲- ناچیز شمردن زن و تصبیح حقوق زنان

۱۳- کثافت زیادی که خیابانها و بازارهای آنها را فرا گرفته و همه زندگی آنان را آلوده نموده است .

البته در این کتاب بعد از ذکر هر یک از نقاط ضعف این نکته را هم متذکر شده بود که اصل قانون اسلام و دستور پیغمبر(ص) برخلاف این است پس لازم است کاری

کنیم که مسلمان ها از حقیقت دینشان با خبر نشوند ، تا این نقاط ضعف در آنها ثابت بماند .

در آن کتاب به نکات ذیل اشاره شده بود که اسلام برخلاف وضع موجود مسلمانان :

۱ - آنها را به اتحاد و یگانگی و همکاری فرمان داده و در قرآن میفرماید:

«واعتصموا بحبل الله جمعیاً ولا تفرقوا»^۱ - چنگ بزنید به ریسمان خدا همگی و

پراکنده نشوید.

۲ - آنان را به تحصیل علم و دانش آموزی و داشتنه، در حدیث است «طلب العلم

فریضه علی کل مسلم و مسلمه -» دانش آموزی بر هر مرد و زن مسلمان

واجب است.

۳ - آنان را به بیداری و هوشیاری متوجه نموده قرآن میگوید: «فسیروافی الارض

^۲ - سیر کنید در کره زمین

۴ - آنان را به برپاداری اصول عمران و آبادانی دستور داده قرآن میگوید : « و

منهم من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه ^۳ - بعضی از آنها

کسی است که میگوید خدایا در دنیا بما نیکوئی عنایت فرما و در آخرت هم

نیز .

^۱ -سوره آل عمران آیه ۱۰۳

^۲ -سوره نحل آیه ۳۶

^۳ -سوره بقره آیه ۲۰۱

۵ - خدا آنان را امر به مشورت با یکدیگر فرموده و از استبداد رای بر حذر داشته است قرآن میگوید: «وامرهم شوری بینهم»^۱ امر زندگانی آنان بین آنها به مشورت گذارده میشود .

۶ - آنها را به ایجاد امنیت راهها دستور داده است، در قرآن گفته : «فامشوا فی مناكبها»^۲ - راه بروید در پشت زمین .

۷ - و نیز اسلام مسلمانها را امر فرموده که در مورد تامین سلامتی جسمشان کوشا باشند و بهداشت را رعایت کنند، همچنانکه در حدیق آمده «دانشها چهار قسم اند علم فقه برای حفظ دین، علم طب برای حفظ بدن علم نحو برای حفظ زیان از خطا در گفتار علم نجوم برای محاسبه زمانها»^۳ -

۸ - و نیز مسلمانها را به بهره برداری از منابع طبیعی تشویق فرموده است، قرآن میگوید: «خلق لکم ما فی الارض جمعیا»^۴ - همه چیز زمین را خدا برای شما خلق فرموده .

۹ - و آنها را به نظم امور دستور داده است، در آنجا که قرآن میفرماید: «وانبتنا فیها من کل شی موزون»^۱ همه چیز را منظم رویانندیم - و در حدیث آمده « ونظم امرکم » بر شما باد به منظم کردن برنامه هایتان .

^۱ -سوره شوری آیه ۳۸

^۲ -سوره ملک آیه ۱۵

^۳ -ظاهرا این جمله از گفتارهای حکیمانہ حکمای اسلامی است ، و آنچه در این حدیث آمده این جمله است : العلم علمان علم الادیان و علم الابدان - دانش دو دانش است یکی علم مربوط به دینها و دیگری علم مربوط به بدنها

^۴ -سوره بقره آیه ۲۹

۱۰- و اسلام مسلمانان را دستور داده که در مقام پیشرفت اقتصاد خود بکوشند ، چون در حدیث آمده « من لامعاش له لا معادله » - هر کسی در دنیا نتواند معاش خود را تامین کند قدرت تامین سعادت آخرت را نخواهد داشت .

۱۱- آنان را به تامین قوای نظامی و تشکیلات جنگی فرمان داده است، چون قرآن گفته: «واعد و الهم ما استطعتم من قوه^۲ - هر چه میتوانید برای آنها نیرو فراهم کنید.

۱۲- آنان را به نظافت دستور میدهد، در حدیث است «النظافه من الايمان» - نظافت از ایمان است .

۱۳- آنان را بر رعایت حقوق زن وادار فرموده ، قرآن میگوید: « ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف^۳ »- در برابر وظیفه ای که زنان اجراء میکنند بهره نیکی را مستحق میشوند.

اما نقاط قوت و عوامل نیروبخشی مسلمانان که در آن کتاب ضبط شده بود و به هدم و نابود ساختن آنها توصیه شده بود .

۱ - امتیازات قبیله ای و فامیلی و نژادی و جغرافیائی و زبان از نظر مسلمانان هالغو و غیر قابل اهمیت است و همدیگر را از خود می دانند .

۲ - ربا و احتکا و فحشاء و شراب و خوک را حرام و نجس میدانند .

^۱-سوره الحجیر ایه ۱۹

^۲-سوره انفال آیه ۶۰

^۳-سوره بقره ایه ۲۲۸

- ۳- به علماء خود خیلی علاقمندند .
- ۴- سنی ها سلطان و حاکم را خیلی احترام میکنند و او را نماینده پیغمبر(ص) میدانند، اطلاعاتش را واجب میپندارند.
- ۵- جهاد و مبارزه با دشمن از نظر آنها واجب است .
- ۶- شیعیان غیرمسلمان را از هر مذهب و دینی نجس میدانند .
- ۷- معتقدند که اسلام بالاترین ادیان است و برتر از او دینی در جهان نیست.
- ۸- شیعیان ساختمان کنیسه یهود را در شهرهای خود مانع میشوند .
- ۹- نظر اکثر مسلمانان اینستکه باید یهود و نصاری از جزیره العرب خارج شوند .
- ۱۰- در مورد عبادات سه گانه (نماز، روزه، حج) ممارست شدیدی دارند.
- ۱۱- شیعیان اداء خمس را واجب میدانند، و پنج یک اضافه درآمد سالیانه خود را به علماء میپردازند.
- ۱۲- بعقیده اسلامی خود سخت پابندند .
- ۱۳- فرزندان خود را به روش پدران و نیاکان مسلمان خود تربیت میکنند بطوریکه جدا کردن هیچ فرزندی از روش پدرش امکان پذیر نیست .
- ۱۴- زنان آنها باحجاب اند و این امر موجب شده که فحشاء و فساد در جوامع آنها سرایت نمی کند .

۱۵- نماز جماعت در بین آنها مرسوم است ، و این برنامه باعث میشود که روزی چند بار دور هم جمع شوند .

۱۶- قبور پیغمبر(ص) و فرزندان پیغمبر(ص) و بزرگان مذهبی آنها مرکز تجمع آنها است، و بعنوان زیارت این قبور اجتماعات بزرگی تشکیل می یابد.

۱۷- در بین آنها اشخاصی که از نظر نسب متصل به پیغمبر اند مورد احترام دیگران اند ولذا همیشه مردم با دیدن این افراد به یاد پیغمبر(ص) می افتند .

۱۸- شیعیان حسینه های زیادی دارند که در مواقع عزاداری در آن حسینه ها اجتماع میکنند و وعاظ و گویندگان در آن اجتماعات سخنرانی میکنند و آنها را به حفظ ایمان و کردار نیک تحریک می نمایند.

۱۹- امر بمعروف و نهی از منکر (نظارت ملی) از نظر آنها واجب است.

۲۰- به ازدواج مقیدند و تکثیر نسل و تعدد زوجات را مستحب میدانند.

۲۱- از نظر آنها اگر فرد بتواند غیرمسلمانی را به اسلام بیاورد بهتر است از اینکه دنیا را به او بدهند.

۲۲- معتقدند که اگر هر یک از آنها نسبت و یا بنای خیری را بنیان گذاری کند پاداش عموم برنامه های نیک و عبادی که در آن بنا و یا بوسیله آن سنت انجام بگیرد به او تعلق دارد.

۲۳- حدیث و قرآن از نظر آنها خیلی مورد توجه است و پیروی از آن دو را سبب بهشت و ثواب میدانند.

پس از ذکر نقاط قوت و عوامل نیروبخشی مسلمانان در آن کتاب توصیه شده بود که باید برای از بین بردن این عوامل توسعه دادن نقاط ضعف کوشید، و کیفیت اجراء این دو برنامه را راهنمایی کرده بود.

اما در مورد توسعه نقاط ضعف مسلمان ها دستورات آن کتاب را این قرار بود:

۱- تنها راه تشدید اختلافات ایجاد بدبینی بین اصناف و طبقاتی است که با هم در نزاع اند و باید کتاب هائی را منتشر کرد که این اختلاف را دامن بزند و برای اجراء این منظور باید بودجه کافی مصرف گردد.

۲- برای ادامه جهل و بیسوادی آنان باید از افتتاح مدارس و انتشار کتابها جلوگیری کرد و تا آنجا که امکان دارد کتاب ها و ذخایر علمی آنها را باید سوزانید . و مردم را نسبت به مدارس دینی بدبین کرد که فرزندان خود را در آن مدارس نگذارند و تنها راه اجراء این نکته اتهامات نابجا بر جال دینی است .

۳و۴- راه باقی گذاردن مردم بر غفلت و خفتگی اینستکه بهشت و آخرت را زیاد باید بنظر آنها جلوه داد و سر مردم را باید به اذکا و ادعیه بندکرد، و برای اجراء این منظور باید حلقه ها و جمعیت های صوفی گری را

تقویت نمود و اشعار و غزلیات بویژه منظومات مثنوی و کتابهای محیی الدین عربی را ترویج کرد.

۵- قسمت دیکتاتوری دولت و حکومتهای مسلمانان را باید به این ترتیب تقویت کرد که بمردم القاء نمود این حکام دیکتاتور ضل الله اند و از روز اول حکومت اسلام براساس شمشیر بوده است. حتی ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) و سایر خلفاء بنی امیه و بنی العباس همه با قدرت شمشیر حکومت می کردند و عمر با تهدید مردم سوزاندن خانه های افرادی که تسلیم نمیشدند از جمله خانم فاطمه (س) دختر پیغمبر (ص) روی کار آمد، و عمر با نصب ابوبکر و عثمان با فرمان عمر حکومت را به چنگ گرفتند ، علی (ع) را هم یک عده از انقلابیون روی کار آوردند ، و معاویه با زور و قلدری و جنگ مملکت را گرفت پس اینها همه دلالت میکند که باید حکومت اسلام براساس دیکتاتوری باشد.

۶- ناامنی راهها و شهرها را باید از طریق وادار کردن حکام و زمامداران به لهو و لعب تقویت کرد، باید حکومتها را با هوس بازی و عیاشی مشغول نمود تا از تعقیب خائنین و دزدان بازداشته شوند، از آن طرف باید دزدها و گردن کش ها را تقویت کرد و به آنان اسحله داد و آنها را به اغتشاش وادار کرد.

۷- برای ادامه عدم بهداشت عمومی باید فکر درمانی را از مغز مردم بیرون آورد دو راهش اینستکه مذهب جبر را باید در بین مسلمانان تقویت نمود، (هر چه خدا

بخواهد همان میشود، اگر خدا خواست که انسان بمیرد هیچ علاجی نتیجه ندارد و اگر خدا بخواهد شفا بدهد احتیاج به دارو و درمان طیب نیست).

۸- برای ادامه خرابی شرها و ویرانی دیار و بلاد باید نکته ای که در شماره ۳ و ۴ توضیح داده شد اجراء شود مردم را باید به جهات روحی و شئون معنوی خشک توجه داد و مکتبهای عرفان بافی و صوفی گری را بین آنها ترویج کرد.

۹- برای تشدید خود رای بودن حکام و خود سر بودن مامورین باید به مسلمانان تلقین نمود که اسلام فقط دین عبادت است و دین قانون و تشکیلات اداری نیست و لذا پیغمبر(ص) و جانشینانش اداره و وزارتخانه و قانون نداشتند .

۱۰- در مقام ایجاد رکود اقتصادی مسلمانان باید تا آن اندازه کوشید که محصولات کشاورزی آنها را آتش زد و کشتی های تجارتي آنان را در دریا غرق نمود در بازارها و مراکز تجارتي آتش سوزیهای بزرگ ایجاد کرد، و نقشه ای کشید که بعضی مزارع بسیار حاصلخیز آنان بصورت باتلاق درآید و در آب های آشامیدنی مردم سم ریخت.

۱۱- برای اخلال در شئون نظامی و تشکیلات ارتشی کشورهای اسلامی باید حکومتها و اطرافیان آنها را به فساد و شرابخواری و عیاشی کشاند، تا تمام بودجه را در امور شخصی و خوش گذرانی های فردی خود مصرف کنند و بودجه کافی برای تهیه اسلحه و تنظیم هزینه ارتش نداشته باشند.

۱۲- باید در مورد تحقیر زن در اجتماعات اسلامی کوشش کرد و زن را بصورت موجود غیرقابل توجه و اینکه همه چیز او بد است و دارای هیچ حق و حدی در اجتماع نیست باید معرفی کرد.

۱۳- برای تثبیت کثافت و آلودگی محیط زیست آنان باید از ازدیاد آب جلوگیری کرد و باید در تخریب منابع آبیاری آنان کوشید.

اما طرحهای که آن کتاب در مورد از بین بردن نقاط قوت و عوامل نیروبخش مسلمانان ذکر کرده بود .

۱- باید امتیازات فامیلی و تبعیضات نژادی و امتیازات جغرافیائی و زبان و لغت را در آنها تشدید و ترویج کرد، و بدنباله آن باید سوابق تاریخی و ملی و هر ملت مسلمان که مربوط به قبل از اسلام آوردن آنان بوده است و برای آنها برخ کشید، و به اصطلاح حس ملیت خواهی هر جمعیتی را بعنوان پابند شده و به اصول ملی قبل از اسلامشان تحریک نمود، مثلا تاریخچه فراعنه و سوابق تمدن قبطیان را در مصر و مجوسیت را در ایران و سوابق تاریخی کلده و آشور را در عراق زیاد بمردم مسلمان تلقین نمود، و به این وسیله بین ملت‌های مسلمانان اختلاف ایجاد کرد.

۲- باید شراب قمار و فحشاء و گوشت خوک را بین مسلمانها زیاد شایع کرد، و برای اجرای این منظور باید اقلیتهای مذهبی را در کشورهای اسلامی بویژه یهودی و مسیحی ها را کمک کرد که این امور را در بین مسلمانان شایع کنند، و باید وزارت

مستعمرات بریتانیا بودجه کلانی به این برنامه اختصاص بدهد و کارمندان مخصوص را برای شایع کردن این مفاسد در بلاد اسلامی استخدام کند .

و هر کدام از توانستند در این خصوص پیشرفت قابل ملاحظه ای داشته باشند جایزه های ارزنده از طرف وزارتخانه حائز گردید، تا هر چه زودتر با سرعت هر چه بیشتر این چهار قلم فساد در بین جوامع اسلامی شایع شود، و باید بکارمندان دولت بریتانیا در کشورهای اسلامی ساکن اند (از قبیل کارمندان سفارتخانه ها) دستور داده شود که آنها به شرابخوری و قماربازی و فحشاء تظاهر کنند و این اعمال را به رخ مسلمانان بکشند و اگر احیاناً از طرف حکومت های اسلامی مورد تعقیب قرار گرفتند و باید دولت بریتانیا از آنها حمایت کامل انجام دهد، گذشته از آن چهار قلم بزرگ فساد باید ربا را به هر وسیله ای که شده در بین مسلمانان بیار میاورد آنها را به مخالفت قوانین قرآن جری میکند ، زیرا وقتیکه این قانون بزرگ را قرآن در مورد منع آن این همه سفارش کرده تخلف کردند برای تخلف سایر قوانین هم جرئت پیدا میکنند ، و برای اجرای این برنامه باید ابتداء به مسلمانان تلقین کرد که ربا دو برابر حرام است زیرا خدا فرموده : « لا تاكولو الربواضعاً فامضاعفه^۱ ربا را چند برابر نخورید- اما ربا کمتر از دو برابر حرام نیست .

۳و۴- لازم است ارتباط و علاقه مسلمانان با علماء و دانشمندان مذهبی شان تضعیف شود و برای این کار باید تهمت زیادی به علماء زد و بعضی از افراد را استخدام نمود

^۱-سوره آل عمران آیه ۱۳۰

که در لباس علماء اسلامی در آیند، و اعمال خلاف بسیار زننده انجام دهند تا مردم به این طبقه بدبین شوند، و باید یک عده از این مامورین را در الازهر مصر و در جامعه علیه آستانه و در حوزه علمیه نجف داخل کرد.

وسیله دیگر برای جدا کردن مردم از علمای دین افتتاح و تاسیس مدارس بچه گانه بوسیله کارمندان وزارت مستعمرات است در این مدارس از همان ابتدای طفولیت و کودکی باید بچه های مسلمان را ضد علماء و روحانیون اسلامی تربیت کرد و بدیهای آنان را به بچه ها گوشزد نمود، و باید به آنها تلقین کرد که این علماء سرگرم لذائد و عیش و نوش و پول ملت را صرف خوشگذرانی خود میکنند.^۱

۵- در موضوع وجوب جهاد باید مسلمانها را بشک انداخت و به آنها تلقین کرد که جهاد فقط در زمان پیغمبر(ص) و در رکاب آنحضرت واجب بوده و هم اکنون واجب نیست .

۶- اعتقاد به نجاست کفار را باید از مغز شیعیان خارج کرد و این استدلال را بایستی در فکر آنها جا داد که خدا در قرآن در مورد اهل کتاب فرموده: « طعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم وطعمامکم حل لهم^۲ غذای اهل کتاب بر شما حلال است و غذای

^۱ -از این یادداشت ما این نتیجه را میگیریم که عموم افرادی که در مقالات و نوشته های خود با در کنفرانسها و سخنرانیها روحانیت و مقامات مقدسه مرجعیت را مورد تهاجم قرار میدهند، و از هر نوع گستاخی نسبت به آنها خودداری نمیکنند، با خود مستقیماً جاسوسی و مامور اجرای منویات شوم استعمارند یا غیر مستقیم در تحت پرورش و تلقین تبلیغات استعمار قرار گرفته اند .

^۲ -سوره مائده آیه ۵

شما بر آنان حلال - و اینکه پیغمبر(ص) یک زن یهودی است بنام «صفیه» و یک

نصرانی داشت بنام «ماریه» و چگونه ممکن است که زن پیغمبر(ص) نجس باشد؟

۷-باید مسلمانان را به این نکته پابند کرد: که مقصود از اسلام و مسلمانی متدین

بودن و دین داشتن است، چه دین یهودی یا نصرانی یا محمدی (ص) چون در قرآن

از قول یوسف (ع) نقل کرده که از خدا خواست «توفنی مسلماً»^۱ - خدایا مرا

مسلمان بمیران - در حالیکه هنگام مرگ یوسف و پیرومحمد (ص) نبود و ابراهیم

(ع) و اسماعیل (ع) از خدا خواستند: «ربنا و اجعلنا و مسلمین لک»^۲ - پروردگارا ما

دو نفر را مسلمان قرار بده - و به نقل قرآن یعقوب به پسرانش گفت: «فلاتموتن

الا و انتم مسلمون»^۳ هرگز نخواهید مرد مگر اینکه مسلمان باشید-

۸-و نیز باید این فکر را از شیعیان گرفت، که نباید از ساختمان کلیسا و کنیسه در

شهرهای خود جلوگیری کنند، چون قرآن به اهل کتاب میگوید: «ولو لدفع الله

الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات»^۴ - اگر این نبود که خدا

بعضی افراد را به بعض دیگر دفع میکرد هر آینه صومعه ها (معبد مسیحیان) و بیع (

عبادتگاه یهود) و صلوات (عبادتگاه مجوس) خراب میشد، پیغمبر(ص) و خلفاء

آنحضرت این مکانها را خراب نمیکردند بلکه احترام مینمودند و محللهای عبادت از نظر

اسلام محترم است.

^۱-سوره یوسف آیه ۱۰۱

^۲-سوره بقره آیه ۱۲۸

^۳-سوره بقره آیه ۱۳۲

^۴-سوره حج آیه ۴۰

در این دو حدیثی که بین مسلمانان معروف است : « اخرجوا الیهود من جزیره العرب
« - یهود را از جزیره العرب خارج کنید. - « ولا یجتمع دینافی جزیره العرب» - دو
دین در جزیره العرب قابل جمع نیست باید تشکیک کرد و به آنها باوراند که اگر این
احادیث صحیح بود، پیغمبر(ص) زن یهودی و نصرانی نمیگرفت و زن صحابی
پیغمبر (طلحه) یهودیه نبود و بانصاری نجران مفاوضه نمیکرد و قرار جزیره
نمیگذاشت .

۱۰- باید مسلمانان را از عبادت بازداشت ، و به آنها تلقین کرد ک خدا از عبادت و
اطاعت شما بی نیاز است مخصوصا نسبت به موضوع حج باید به هر وسیله ای که
شده مسلمانان را آزادی فریضه حج جلوگیری کرد، و اصولا از هر نوع عبادتی که
موجب تشکیل اجتماع آنها در یک مکان معین و موجب ایجاد دانش و الفت آنان با
یکدیگر گردد مثل نماز جماعت یا حضور در مجالس عزاداری و روضه خوانی امام
حسین باید شدیدا ممانعت کرد، و اساسا باید از ساختمان مساجد و حسینیه ها و
مدارس علمی دینی و تعمیرات کعبه و قبور پیغمبر(ص) و بزرگان اسلام جلوگیری
شدید بعمل آورد .

۱۱- باید در موضوع وجوب خمس بین شیعیان تشکیک نمود و به آنها آموخت که
خمس مخصوص عنائم جنگی است که از میدان نبرد بدست بیاید ، و به هر نوع در
آمدی که مربوط به کاسبی و پیشه وری هنرمندی باشد خمس تعلق نمیگیرد، و غیر
از این جهت باید شیعیان را در این موضوع مردد ساخت، که خمس مستقیما به

پیغمبر(ص) یا امام (ع) پرداخت گردد نه به عالم دینی و مرجع مذهبی ، و از جهت سوم باید در گوش آنها زمزمه نمود که این خمسی که شما به علماء می پردازید باین پول اینها خانه و قصرها و آپارتمانها و مستقالات تهیه میکنند و آنها را در مورد خودش مصرف نمی نمایند.

۱۲- باید مسلمانها را در مورد عموم عقاید اسلامی مردد نمود، و به آنها تلقین کرد که اسلام دین خود رایی و استبداد نظر است ، و ائینی است که عمل به احکام آن امکان پذیر نیست ، و خلاصه دینی است که مرتب از ان تخلف میشود دلایلش وجوداین همه اغتشاشات و دزدیها در ممالک اسلامی است .

۱۳- باید بین فرزندان و پدران از نظر عقیده و فکر و سلیقه جدائی انداخت، تا در نتیجه فرزندان از تحت پرورش پدران خارج شوند و در اینصورت نوجوانان و جوانان بدامن تربیت ما خواهند آمد و بخوبی میتوانیم آنها را از افکار اسلام و از دامن علماء اسلام جدا کنیم .

۱۴- بهر وسیله ای شده باید زن مسلمان را از حجاب اسلام خارج کرد، بی حجابی را در بین زنان مسلمان رایج نمود و ابتداء برای گول زدن آنها که حجاب را کنار بگذارند باید به آنها تفهیم کرد که حجاب بصورت چاد رویا عبا مربوط به اسلام نیست چادر لباس قدیمی ایرانیان قبل از اسلام بوده و عبالباسی است که خلفاء عباسی برای زنان مسلمان رسم کرده اند که این یک لباس اسلامی نیست ، مردم صدر اسلام زنان پیغمبر(ص) را میدیدند و زنان در همه شئون و مشاغل مردان

مداخله میکردند ، خواه ناخواه وقتی زن ها از حجاب بیرون آمدند مردها و جوانان فریفته آنان میشوند و در نتیجه فساد در کانون خانواده ها رخنه میکند و برای اجراء این برنامه اول باید سعی کرد زنهای غیرمسلمانی که در کشورهای اسلامی هستند از حجاب خارج شوند تا در نتیجه زنان مسلمان از آنها پیروی کنند .

۱۵- معمولاً برای بهم زدن نماز جماعتها باید از این راه نفوذ کرد که امام جماعتها را به فسق نسبت داد، و برای آنها یک نوع اتهاماتی درست کرد که فسق آنها بر مردم ثابت شوند ، و یا اینکه بین امام جماعتها و مامومین اختلاف بوجود آورد .

۱۶- قبور پیغمبر(ص) و بزرگان دین و حریمهای آنان بزرگ عامل نیروبخش مسلمین بحساب میامد ، باید در مقام از بین بردن و نابود ساختن آنها کوشیدند ، و مردم را از زیارت این حرم ها منصرف کرد، به این شکل که گفته شود در زمان پیغمبر(ص) این حریمها نبود پس وجود اینها چون بعد از شریعت اسلام بوده بدعتی است در اسلام و از طرف دیگر باید در اصل راست بودن این قبرها تشکیک کرد باینکه قبر پیغمبر(ص) اینجا نیست ، و در «ابواء» کنار قبر مادرش است و ابوبکر و عمر هم در بقیع دفن شده اند و قبر عثمان معلوم نیست ، قبر علی (ع) در نجف نیست و در بصره است و این قبر نجف قبر مغیره بن شعبه است و حسین (ع) هم سرش در مسجد حنانه دفن شده و جسدش معلوم نیست کجا است که در کاظمین قبر دو خلیفه عباسی است نه قبر موسی بن جعفر (ع) و امام جواد(ع) و در مشهد هم قبرها رون است نه قبر امام رضا (ع) و در سامرا هم قبرهای خلفاء بنی العباس میباشد قبر

امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) و باید تمام قبرها و ساختمانها و ضریح هائی که در بقیع است از بین برد و بقیع را با خاک یکسان نمود .

و خلاصه باید در خراب کردن تمام این حررها و ضریح ها و گنبد ها که در شهرهای اسلامی بنام قبور بزرگان دین است با تمام قدرت کوشید.

۱۷- باید مسئله سیادت و انتساب به پیغمبر(ص) از بین مسلمانان رخت بر بندد، زیرا اینکه عده ای بعنوان اینکه منسوب به پیغمبرند مورد احترام مردم هستند آنها را بیاد خود پیغمبر(ص) میاند از دو خاطره پیغمبر(ص) و احترام او را در بین مسلمانان تجدید میکند ، باید در نسب این اشخاص تشکیک کرد و عمامه سبز و یا سیاه که علامت این افراد است از اختصاص آنها در آورده و افراد غیر سید را وادار کرد که این عمامه ها را بسر بگذارد و یک عده سادات قلبی که مردم آنها را میشناسند سید نیستند در بین اجتماعات باید ظاهر کرد تا اینکه نسبت به سایرین هم افراد مشکوک شوند ، کم کم این امتیاز ظاهری این عده لغو گردد.

همچنان که این طرح برای از بین بردن علمای مذهبی هم موثر است زیرا وقتی لباس و عمامه که امتیاز ظاهری و او نیفورم آنان است تحت عن.وان لزوم اتحاد شکل از آنها گرفته شد کم کم موقعیت اجتماعی آنها هم از بین میرود، و از نفوذ آنان کاسته میشود.

۱۸- بهر ترتیبی شده باید حسینه ها را خراب کرد و مجالس عزاداری که بعنوان تعظیم و احترام حسین (ع) بین شیعیان برگزار میشود باید تعطیل گردد، یا لااقل خطبا

و وعاظ را باید تقلیل داد و برای اجرای این منظور باید وعاظ و گردانندگان حسینه و مجالس و مراسم عزاداری را متهم کرد تا در نتیجه علاقه و اطمینان مردم از این وظیفه قطع شود .

۱۹- باید در بین مسلمانان آزادی را بمعنی بی بندوباری ترویج کرد، و به آنها تلقین نمود که امر به معروف و نهی از منکر معنی ندارد، و هر کسی باید در کار خود آزاد باشد، این جملات را باید بین آنها زمزمه کرد و به زبانشان داد:

«عیسی بدین خود ، موسی بدین خود ، کسی را در قبر دیگری نمیگذارند ، موضوع امر و نهی و جلوگیری وظیفه دولت است ، مردم حق دخالت در کار هم ندارند.»

۲۰- باید موضوع ازدواج را بین مسلمانها خیلی سنگین قرارداد و مخصوصا از تعدد زوجات جلوگیری کرد و باید این قانون بین آنها تثبیت گردد که عرب حق ندارد زن ایرانی بگیرد، و نیز ترک حق ندارد زن عرب بگیرد.^۱

۲۱- باید جلوتر ترویج و تبلیغ اسلام را گرفت و به مسلمانها باید تلقین کرد که اسلام دین قبیله ای است و مخصوص عرب است چون قرآن میگوید: «انه لذكر لك و لقومك»^۲ - قرآن ذکری است برای تو و قومت -

۲۲- صدقات جاریه و سنتهای حسنه از قبیل موقوفات و تاسیسات خیریه را باید به تدریج از بین برد و از دست مردم گرفت ، و اجرای این برنامه ها و بصورت وظیفه

^۱ - نتیجه این مطلب و منع تعدد زوجات اینستکه زنهای بی شوهر و بی سرپرست زیاد میشوند ، و وجود آنان باعث فساد و تشییع فحشاء در جوامع اسلامی خواهند بود همچنانکه ازدیاد مردان مجرد و غیر مسوول هم در این جهت بی اثر نخواهد بود.

^۲ -سوره زحرف آیه ۴۴

دولتها قرار داد باینکه مردم حق ندارند مدرسه و یا مسجد و یا پرورشگاه بسازند ، و اینها کار دولت است - و باید دولت این برنامه را اجرا کند .

۲۳-باید در وضع قرآن مسلمانها دست برد به اینکه اولاً آنها را از معانی و تفاسیر قرآن باید منصرف کرد، و آنان را به قرائت و زیباسرائی و حفظ اصول تلفظ لغات وادار نمود و این تشکیک را دربین آنها ایجاد کرد که قرآن تحریف شده و باید با هر دستی شده آیاتی که در قرآن در مذهب یهود و نصاری است از قرآن بیرون آورد، و بهر ترتیبی که امکان دارد باید برای مسلمانهای غیرعرب قرآن را بزبانهای محلی مثل ترکی و فارسی ترجمه کرد و آنها را از خواندن قرآن های عربی جلوگیری نمود ، همچنانکه باید کم کم این رسم را در بین آنان متداول کرد که از اذان و نماز و دعای عربی هم خودداری کنند واذان و نماز و دعا را بزبان محلی خودا دا نمایند^۱ . و نیز باید در احادیث آنها هم دست برد و مسلمان ها را نسبت به احادیث و اخبار مذهبشان بدبین کرد .

اینها نکاتی بود که از آن کتاب به یاد دارم ، اسم آن کتاب «چگونه اسلام نابود می شود؟» بود و آن کتاب مهمترین برنامه ها و را در اجرای هدفم در اختیارم گذارد و وقتی کتاب را به سکرتر برگرداندم و شگفتی خودم را از مطالب کتاب به او اظهار کردم ، گفت :

^۱-البته این مطلب بزرگترین عامل در هم شکستی وحدت اسلامی است و یگانی اجتماعی مسلمانان جهان را که از ملل ولغات مختلف تشکیل شده اند از بین میبرد، و خوشبختانه تاکنون دشمنان به اجرای این نقشه شوم موفق نشده اند

بدان ، در مقام اجرای برنامه های این کتاب تو تنها نیستی بلکه تا به امروز وزارتخانه موفق شده پنج هزار نفری را برای اجرای این برنامه ها استخدام کند و در ممالک و جوامع اسلامی منتشر سازد که تو یکی از آنها هستی ، ووزارت مستعمرات پیش بینی کرده که برای اجرای این نکات و برنامه تا صد هزار نفر را استخدام کند و هر روز که برای اجرای این نکات و برنامه ها تا صد هزار نفر استخدام کند ، و هر روز که توانستیم تعداد جاسوسان و کارمندان خود را به این اندازه برسانیم آن روز است که میتوانیم اسلام و کشورهای اسلامی را سقوط بدهیم .

سپس سکرتر اضافه کرد : من ب تو مژده میدهم آخرین مدتی که ما میتوانیم بهمه این آمال نائل شویم و عموم این منویاتمان اجراء گردد بیش از یک قرن نیست ، و اگر خودمان در آن زمان نباشیم و فرزندان ما در آن هنگام هستند و بزودی این پیشرفت و قدرت را خواهند دید و این مثل معروفی است : که میگوید «دیگران کاشتند و ما خوردیم ، ما میکاریم دیگران بخورند.»

آری آن هنگامیکه سرور اقیانوسها (بریتانیا) موفق شد اسلام را از بین ببرد و بر کشورهای اسلامی مسلط گردد آن هنگام است که مسیحیت توانسته انتقام دوازده قرن ذلت و نکبتی را که زیر بار قدرتهای اسلامی تحمل کرده بگیرد.

سکرتر گفت : جنگهای صلیبی نتوانست انتقام مسیحیت را از اسلام بگیرد و فایده ای نداشت ، همچنانکه مغول نتوانستند با همه کشتاری رحمانه اسلام را ریشه کن

نمایند زیرا برنامه آنها حساب نشده و بدون نقشه بود یک سلسله برنامه ها و فشارهای نظامی را پیاده کردند، و بزودی هم قدرت آنها و هم آثارش از بین رفت .

و لی اکنون : امپراطوری بزرگ مادر مقام نابودی اسلام با یک نقشه حساب شده دقیق و با صبر طولانی پیش میرود البته ما هم در هر حال نیاز به یورش و کوبیدن نظامی داریم ولی این برنامه آخر کار پیاده میشود ، و آن هنگامی است که ما توانسته ایم خود اسلام و معارف و حقایق آنرا نابود کنیم و تار پودش را از هم بگسلیم .

البته سیاست مداران دولت عثمانی در آستانه خیلی مقتدرند ، و عین این نقشه ما را برای تحکیم استعمار خودشان در کشورهای عربی پیاده کرده اند ، برای پرورش کودکان مدارس افتتاح نمودند ، و در آن مدارس قدرت و محبوبیت خود را به بچه ها تلقین میکنند ، و در شهرهای اسلامی کنیسه های یهود را با دستهای دیگر میسازند ، و شرابخواری و قمار و فحشاء را بین آنها شایع نموده اند ، و جوانها را از منظر عقاید دینی دچار شک و تردید ساخته اند و بین حکومت ها و امراء عربی نزاع و اختلاف ایجاد کرده اند و زنان زیبای مسیحی را در کانون خانواده های اصیل و بزرگان آنها جا داده اند و تا آنجا که کم کم وحدت مسلمانها را از بین میبرند و بزرگان آنها را کوچک و موهون ساخته اند و بین قبایل جنگها را تشدید میکنند ، که در نتیجه همه این برنامه ها اسلام در این بلاد ریشه کن میشود .

یادداشت ۷

«سکرتر» دومین سررابامن در میان گذارد، و آن این بود که یک جزوه پنجاه صفحه به من دارد و در آن جزوه نقشه های مختلفی که میتوان با اجرای آنها در طی یک قرن اسلام و مسلمانان را در هم کوییدترسیم شده بود، و طوری مطلب را پیاده کرده بود که با اجرای آن برنامه ها بعد از یک قرن اسلام جز افسانه ای بیش باقی نمیماند البته طرف خطاب در این جزوه روسا و سرپرستان جاسوسان و کارمندان وزارتخانه بودند

در این جزوه چهارده بند بود .

«سکرتر» در مورد نگهداری این جزوه و کتمان مطالب آن سفارش زیادی کرد که مبدا این نقشه ها بگوش مسلمانها برسد و بر ضد آنها آنان هم نقشه طرح کنند .

خلاصه آن جزوه این بود :

بند ۱- باید به امپراطوری روسیه تزار کمک کرد تا بر یک منطقه وسیع اسلامی دست یابد، که آن عبارت است از بخارا، تاجکستان، ارمنستان، خراسان، و نیز باید این امپراطوری را کمک کرد تا تمام منطقه مرزی خود را با ترکیه تصاحب کند .

بند ۲- با فرانسه و روسیه باید در مورد اجرای یک نقشه مشترک که موجب در هم کوبیدن جهان اسلام باشد قرارداد بست، و آنها را کمک نمود .

بند ۳- اختلافهای و نزاعهای شدید باید بین دولت ایران و عثمانی ایجاد کرد و آتش اختلاف ترک و فارس را باید دامن زد قبیله ها و عشایری را که از دو مملکت در دو طرف خط مرزی قرار گرفته اند باید بجان هم انداخت، و این اختلاف را در همه

شهرهای اسلامی از طریق ایجاد مذاهب تازه با تجدید مذاهب اختلافی کهنه باید بوجود آورد .

بند ۴- در طی اجرای این نقشه عمیق باید کاری کرد که حکومت بعضی از شهرهای اسلامی بدست غیر مسلمانها بیافتد، مثلا مدینه بدست یهود، اسکندریه بدست مسیحیان ، یزد بدست زردشتی ها ، عماره بدست ستاره پرست ها ، کرمانشاه بدست علی الهی ها موصل، بدست یزید پرست ها ، و بعد از اینکه عده ای از هندوها ، به جزایر خلیج فارس هجرت داده شوند باید آن مرزوبوم را بدست هندوها سپرده شود ، طرابلس ، بدست درزیها فارس ، بدست علویها، مسقط ، بدست خوارج و ناصبی ها و عموم این حرکتها ی غیر مسلمان را باید از نظر مال و اسلحه تقویت کرد و تعدادی مستشار انگلیسی از نظر عامل اجرای منویات بریتانیا باید در آنجا ها مستقر نمود .

و هریک از این حکومتها را باید به توسعه دادن آب و خاک خود تحریک کرد، تا جائی که با این وسیله عموم بلاد اسلامی در هم کوبیده شود.

بند ۵- تا آنجا که ممکن است باید برای تجزیه و دولت عثمانی و دولت ایران نقشه کشید، که آنها را به کشورهای هر چه بیشتر و هر چه کوچکتر تقسیم نمود همچنانکه این نقشه باید در مورد سرزمین هند نیز اجرا شود .

بند ۶- باید دینها و مذهب هائی به ظاهر زیبا و فریبا در اجتماعات اسلامی کشت کرد، و برای اجرای این منظور باید مناسب با آب و هوا و شئون ذوقی اهالی هر

منطقه و مردم آنجا برای آنها دین تازه ای نقشه کشید مثلا در منطقه های شیعه نشین باید دینی احداث کرد که حسین (ع) را خدا بدانند و نیز دینی بوجود آورد که که جعفر صادق (ع) را پرستش کنند ، و دینی که مهدی (ع) را به پرستند ، و مذهبی که علی بن موسی (ع) را عبادت نمایند و جای مناسب برای دین اول : کربلا ، برای دومین : اصفهان ، برای سوم : سامراء ، برای چهارم : خراسان است از آنطرف این چهار مذهبی که بین سنی ها وجود دارد باید بصورت چهار دین مستقل در اید بطوریکه هیچگونه رابطه ای با هم نداشته باشند و آنچنان باید در کتابهای آنها دست برد که پیروان هر مذهب خیال کنند - مسلمان واقعی فقط آنها هستند و سایر آنچنان کافری هستند که قتلشان واجب است .

بند ۷- انواع مفسد از زنا و لواط و شراب و قمار باید بین مسلمانان شایع کرد و بهترین وسیله برای اجرای این برنامه غیرمسلمانانی هستند که در بلاد اسلامی ساکن اند ، و باید از اینها یک جمعیت زیادی را برای اجرای این برنامه استخدام نمود .

بند ۸- باید حکام و ماموریتی که در بلاد اسلامی صاحب پست و مقام اند خرید و یا با وسائلی که افرادی که در استخدام وزارتخانه در آمده اند و مجری منویات ما هستند در این مقام ها گماشت ، و حتی الامکان باید کاری کرد که حکام در هر شهر اسلامی غیر مسلمان باشد و اگر شد برای اجرای این مقصود افراید که را ک در واقع غیر مسلمان اند باید بظاهر آنها را مسلمان کرد و در این مراکز نصب نمود، که مجموع خواسته های ما بوسیله آنها بی زحمت اجراء گردد.

بند ۹- باید حتی الامکان لغت عربی را از بین برد و لغات غیر عربی را از قبیل فارسی ، کردی، پشتور را توسعه داد، و اصطلاحات غیرعربی را در لغت عربی داخل کرد ، وحتی باید لهجه های محلی اعراب را ترویج نمود و این بزرگترین برنامه ای است که برای اینکه مسلمانان حتی عربها را از لغت قرآن و حدیث منقطع سازیم .

بند ۱۰- لازم است مستشاران خبره و وزیرک در اطراف حکام گماشته شوند ، تا آنها وسیله نفوذ وزارتخانه در حکام باشند ، و بهترین راه برای اجرای این برنامه اینستکه عده ای در وزارتخانه برای این کار دوره به بینند و بصورت مستخدم و کلفت یا غلام و کنیز زر خرید به دستگاههای حکومت ها فرستاده شوند ، سپس بر حسب آموزشهایی که دیده اند آنقدر در آن حکام نفوذ کنند تا بصورت مستشار او را درآیند و آنچنان به او بچسبند که حکم دست بند را بر بند دست پیدا کنند .

بند ۱۱- در مورد تبلیغات مسیحیت توسط مبشرین ، مسیحی در بلاد اسلامی باید توسعه داد تا آنجا که مبشرین مسیحی را در هر صنفی از قبیل حسابدار ، طبیب ، مهندسی باید وارد کرد ، مدارس و کلیساها و انجمنهای خیریه وابسته به کلیسا در کشورهای اسلامی باید تاسیس کرد و میلیونها کتاب مسیحیت باید بطور رایگان در بین مسلمانها پخش شود و روی این نکته باید خیلی کوشید که تاریخی مسیحی در کنار تاریخ هجری در بین مسلمین برسمیت شناخته شود، و تعداد زیادی جاسوس بصورت کشیش و یا راهبه باید در کلیساها و صومعه ها و دیرهایی که در کشورهای اسلامی تشکیل یافته جاداد و ماموریت این کشیش ها و راهبه ها تسهیل نفوذ

مسیحیت در بین مسلمانان و کسب اطلاع از اوضاع داخلی ملت‌های اسلامی است، و باید جمعیت زیادی از دانشمندان را استخدام نمود که بعد از دقت و اطلاع از تمام خصوصیات اسلام در تاریخ اسلام دست ببرند و آنرا وارونه کنند.^۱

بند ۱۲- در مورد خام کردن جوانان مسلمان چه دختر و چه پسر باید کوشید، و آنها را در عقاید دینی مردد ساخت و تا آنجا که میتوان از طریق مدرسه‌ها و مطبوعات فاسد و بوی فرند (Boyfriend) هاوگرل فرند (Girlfriend) های غیرمسلمانی که برای این منظور در اختیار آنان گذارده میشود باید اخلاق آنها را فاسد کرد و برای اجرای این برنامه باید یک عده دختر و پسر مسیحی در کشورهای اسلامی استخدام نموده و آنها را بمنزله دامی قرارداد که به این وسیله جوانان مسلمان را صید نمود.

بند ۱۳- جنگ‌ها و انقلابات داخلی کشورهای اسلامی را باید دامن زد نزاعات مرزی کشورهای اسلامی را با کشورهای غیرمسلمان یا با کشورهای اسلامی مجاور را باید تشدید نمود تا به این وسیله انرژی مسلمانان صرف شود، و هیچگاه نتواند صف واحد تشکیل دهند قدرتهای مادی و استعدادات فکری آنها را در این جهت صرف شود و جوانان و افراد با نشاط و متحرک آنها در این انقلابات و اختلافات داخلی از بین بروند، و خودرایی و اغتشاش در بین آنها شایع شود.

بند ۱۴- منابع اقتصادی بویژه زمینهای کشاورزی و سدها و نهرهای جاری آنها باید در هم کوبیده شود، و بیکاری و تنبلی را باید بین آنان رایج نمود، و محلهائی برای

بیکاری و بطالت باید ترتیب داد و باید استعمال مواد مخدر و افیون را بین آنان تکثیر نمود.

البته در آن جزوه برای هریک از این چهارده بند شرح گسترده ای بیان شده بود، و نقشه های و عکسها و اشکال گوناگون برای اجرای هر یک از این بندها ترسیم یافته بود از «سکرتر» تشکر کردم که این همه معلومات و اطلاعات در اختیارم گذارد.

مدت یک ماه دیگر در لندن ماندم سپس ابلاغ وزارتخانه صادر شد که برای مرتبه دوم بطرف عراق مسافرت کنم، تا برنامه محمد بن عبدالوهاب را تکمیل نمایم.

«سکرتر» بمن دستور داد که مراقب باش کوچکترین غفلت و یا تفریطی در مورد این شخص از تو سرزنند، که در نتیجه گزارشات گوناگونی که از طرف جاسوسها و کارمندان بما رسیده و این بهترین شخص است که میشود در اجرای منویاتمان بر او اعتماد کنیم و این راهوارترین مرکبی است که میتواند وزارتخانه را به همه مقاصدش برساند.

سپس «سکرتر» افزود: این دفعه که با محمد روبروشدی با صراحت اصل مطلب را با او در میان بگذارد زیرا کارمندان مادر اصفهان با او به صراحت صحبت کردند و برنامه های وزارتخانه را صریحا به او پیشنهاد کرده اند، و از هم پذیرفته است اما با شرایطی که ما او را از حکومتها و علماء که در برابر اظهاراتش وی را میکوبند و مورد حمله قرار میدهند حفظ کنیم، و پول کافی و اسلحه در اختیار او بگذاریم، و حتما یک حکومت و امارتی برای او ترتیب دهیم ولو یک حکومت کوچک در

اطراف منطقه خودش (سرزمین نجد) وزارت مستعمرات هم همه این شرایط را پذیرفته است من از این خبر خیلی خوشحال شدم آنچنان که در پوست نمی گنجیدم، آنگاه به «سکرتر» گفتم : خوب، الان وظیفه چیست ؟ و من باید محمد را به اجرای چه برنامه ای وادار کنم ؟ و از کجا باید شروع کرد؟

«سکرتر» گفت : وزارتخانه برنامه ای تهیه کرده که از شش ماه تشکیل میشود و این مواد باید بوسیله محمد بن عبدالوهاب اجراء گردد.

۱ - تکفیر همه مسلمانان به اینکه مسلمانان همه از واقعیت اسلام خارج اند، و خون آنها هدر است ، و باید آنها را کشت و اموالشان را غارت نموده و مرد وزن آنان را بعنوان غلام و کنیز زر خرید باید اسیر کرد.

۲ - خراب کردن کعبه در صورت امکان تحت عنوان اینکه اینجا زمانی مرکزیت ها بوده و از جمله آثار بت پرستی و شرک است ، و منع کردن مسلمانها از حج و وادار کردن قبائل بادیه نشین عرب را به کشتن حجاج و غارت اموال و پول آنها

۳ - سرپیچی از فرمان حکومت عثمانی و تحریک افراد به جنگ با دولت عثمانی و تهیه لشگر و ارتش، و برای اجرای این هدف لازم است ابتداء با اشراف حجاز مبارزه شود و تا آنجا که ممکن است از نفوذ و قدرت آنان کاسته گردد.

۴ - خراب کردن گنبدها و حرم‌ها و مکانهای که در مکه و مدینه و سایر شهرها از نظر مسلمانان مقدس است ، بعنوان اینکه اینها تمام مظهری شرک‌اند و پناه آوردن و اظهار علاقه کردن به این مکانها شریک برای خدا قرار دادن است ، تا آنجا که ممکن است باید شخصیت پیغمبر (ص) و بزرگان دین را در نظر مسلمانها کوچک و ناچیز جلوه داد که اینها هر که بودند مردند و رفتند و دیگر وجودشان در اوضاع دنیای امروز موثر نیست.

۵ - باید استبداد و ترس و اغتشاش را به هر نحوی شده در شهرها و مناطق اسلامی منتشر کرد.

۶ - قرآنی باید بین مردم منتشر کرد که در او مقدار زیادی و یا کمی که در بعضی از احادیث است درج شده باشد «سکرتر» بعد از پایان برنامه گفت : از این برنامه سنگین وحشت مکن، تو وظیفه داری مواد این برنامه را بوسیله محمد بن عبدالوهاب در اجتماعات اسلامی کشت کنی ، بر فرضی که نتوانستی آنها را بطور کامل به پایان برسانی دیگران بعد از تو خواهند آمد که این برنامه را تکمیل کنند امپراطوری بریتانیا به نفس دورود از عادت کرده است ، البته پیشرفت قدم به قدم حاصل میشود.

خوب فکر کن ، محمد (ص) یک نفر بود که توانست این انقلاب بزرگ را ایجاد کند چه مانع دارد؟ محمد بن عبدالوهاب هم که یکنفر است بتواند این برنامه مهم را اجراء کند و به نتیجه برساند؟

پس از چند روز از وزیر و سکرتر خداحافظی کردم و زن و فرزند و دوستانم را وادع نمودم . در لحظه تودیع فرزند در دانه ام گفتم : « بابا زود برگرد» چشمانم اشک آلود شد بطوری که نتوانستم از گریه خودداری کنم همسرمتوجه من شد و او شدیدتر گریان گردید.

بطرف عراق حرکت کردم و پس از روزهای پرمشقتی نیمه شب وارد بصره شدم یکسره به خانه «عبدالرضا» رفتم در خواب بودم، بیدار شده مرا که دید بمن خوش آمد گفت ، و با آغوش باز از من استقبال نمود، شب را در منزل عبدالرضا خوابیدم ، صبح شد، عبدالرضا به من گفت :

چندی قبل محمد بن عبدالوهاب به بصره مراجعت کرد سراغ تو را میگرفت و پس از چند روزی توقف به سفر رفت و نامه ای بمن داد که اگر آمدی به تو رد کنم ، نامه محمد را بمن دد، خواندم ، در نامه نوشته بود که بطرف نجد مسافرت میکند و آدرس محل خود را در نجد در نامه نوشته بود.

من بلافاصله همان روز بطرف نجد حرکت کردم بعد از چندین روز تحمل مشقت و سختی راه پیمائی و مسافرت به نجد رسیدم، و به محل محمد رفتم محمدر خانه اش بود، خیلی ضعیف و ناتوان شده بود، البته به او اظهاری نکردم، با من قرار گذاشت مرا غلام خودش معرفی کند که مرا از بازار خریده و به سفر فرستاده بود و الان از سفر وارد شدم ، مطلب را اینگونه نزد دوستانش مشهور کرد، و مردم هم بهمین عنوان مرا میشناختند .

خلاصه مقدمات اظهار آئین جدید را ترتیب دادیم .

در سال ۱۱۴۳ هجری در حالیکه عده ای هم اطراف محمد بن عبدالوهاب را گرفته بودند مرا جدید خود را اظهار کرد، در ابتداء با یک سلسله مطالب و کلمات مبهم و مجمل مطلب را با خواص خودش در میان گذارد، من هم در این بین افراد بطرفداری از روی ترغیب مینمودم و هواخواهان زیادی اطراف او جمع شدند ، و پول هنگفتی هم در اختیار آنان گذاردیم .

هنگامیکه بر اثر تهاجم دشمنان شکست و ضعفی در طرفداران شیخ پدید میامد من آنها را به استقامت و پایداری وادار میکردم و چنین وانمود مینمودم که در اینگونه مواقع من از همه آنها راسخ تر و پابرجاترم هر چه برتری و تبلیغ و دعوت محمد افزوده میشد، دشمنانش هم افزایش می یافتند ، و در بعضی از موارد محمد آنچنان سرد میشد که تصمیم میگرفت از ادامه برنامه اش منصرف گردد، و از این مسیر برگردد ولی من در استوار کردن عزم او میکوشیدم و به او می گفتم : محمد پیغمبر(ص) بیشتر از این دشمن داشت، و با او پیش از تو مخالفت میشد، این دشمنیها و مخالفتها نشانه پیشرفت و عظمت تو است ، هر اصلاح گری ناچار در ابتدای شروع اصلاحات خود با یک سلسله مبارزات و تهاجمها درگیر میشود .

خلاصه با دشمنان و کروفردست و گریبان بودیم و در بین آنها جاسوسهائی قراردادیم که از خود آنها بودند و آنان را با پول خریدیم ، و هرگاه که بنا بود حمله ای علیه ما

آغاز شود جاسوسها به ما خبر میدادند ، یا اگر دشمنان نقشه ای برای ما میکشیدند بلافاصله مطلع میشدیم و نقشه آنها را ختی میساختیم.

در یکی از روزها بما خبر دادند که بعضی از دشمنان محمد میخواهند او را بدزدند، و من برنامه ای طرح کردم که مشت آنها باز شد، و نقشه شان نقش بر آب گردید، و مطلب طوری از کار در آمد که دشمنان او بی آبرو شدند و مردم از اطراف آنها پراکنده گردیدند .

محمد به من وعده داد که تمام مواد ششگانه برنامه وزارت مستعمرات را اجراء کند ولی گفت: در حال حاضر اجراء همه آنها امکان پذیر نیست ، و برای همیشه خیلی بعید بنظر میرسد که بتوانم کعبه را منهدم کنیم ، ولو تسلط کامل بر حجاز داشته باشیم ، همچنانکه تنظیم قرآن جدید نیز خیلی بعید بنظر میرسد.

بیشتر ترس محمد از مکه و از آستانه بود وی گفت اگر ما این دو مطلب را اظهار کنیم آنقدر لشگر بر سر ما خواهند ریخت که هر اندازه نیرومند باشیم قدرت مقاومت در برابر آنها را نخواهیم داشت و من عذر او را پذیرفتم ، زیرا جو اسلامی آن روز اقتضای اجراء این دو مطلب را نداشت.

بعد از چند سال که برنامه محمد بن عبدالوهاب در مسیر اجراء بود وزارت مستعمرات موفق شد که محمد بن سعود(امیر در عیه) را بطرف ما جلب کرد، آنها فرستاده ای نزد ما فرستادند و اعلام همکاری با ما نمودند، و خلاصه برنامه در پرتو

دست بدست دادن دو محمد (محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود) با هم بمرحله
اجراء درآمد .

از محمد بن عبدالوهاب : دین و از محمد بن سعود : قدرت با این دو عامل این دو
نفر بر مغزهای مردم و بر سرزمین و اموال و جان هایشان مسلط شدند، زیرا تاریخ
ثابت کرده است که حکومت‌های دینی با ماسک مذهب از نظر تسلط بر مردم خیلی
قوی تر از حکومتها مادی هستند.

با این پیش آمد برنامه ما قوت گرفت و «درعیه» را پایتخت حکومتی و پایگاه مذهبی
قرار دادیم، و به بطور مخفیانه وزارت مستعمرات حکومت جدید را از نظر پول و
بودجه کافی کمک میکرد.

حکومت جدید بظاهر تعدادی غلام خریداری کرد این غلام ها افسران انگلیسی
بودند که که در وزارت مستعمرات برای این کار دوره دیده بودند، لغت عربی را
بطور کامل آموخته بودند و در جنگهای پارتیزانی و صحرائی کاملاً ورزیده شده
بودند ، عدد آنها یازده نفر بودند ، و تمام نقشه های تهاجمی و حملاتی نظامی محمد
بن سعود بوسیله این یازده نفر طرح میشد، و هر نقشه ای را که ما در اختیار این دو
محمد قرار میدادیم آنها هم بدون کوچکترین تخلف انجام میدادند البته اگر در مورد
مطلبی و یا پیش آمدی دستور خاص از وزارتخانه نمیرسید بین ما مناقشاتی صورت
میگرفت ، ولی این مناقشات موضوعی بود و در اصل هدف با هم یکی بودیم.

ما با دختران عشایر عرب ازدواج کردیم، و آنچه مایه شگفت است علاقه و خلوص و صفائی است که زن مسلمان نسبت به شوهر خود بخرج میدهد.

با این ازدواج ما آنچنان با عشایر اتصال پیدا کردیم که بصورت شبکه ای از قدرت برای ما بوجود آمد، و این قدرت روزبروز بیشتر میشد و مرکزیت آن روزبروز نیروی بیشتری میگرفت که اگر بعضی از حوادث ناگوار ناگهانی بوجود نیامد، این دانه ای که من کاشته بودم بصورت درخت بارآوری در آمده بود و میوه صد درصد مطلوب بدست میداد.

پایان